

جهاد شیعه

در دورهٔ اوّل عباسی

نویسنده
دکتر سمیره مختار لیشی

مترجم
محمد حاجی تقی

به ضمیمهٔ گفتاری از
آیه‌الله سیدعلی خامنه‌ای

Lavthi, Samireh Mukhtar.

لیثی، سمیره مختار.

[جهاد الشیعه فی العصر العباسی الاول، فارسی]

جهاد شیعه در دوره اول عباسی / نویسنده سمیره مختار لیثی؛ مترجم محمد حاجی تقی؛ به
ضمیمه گفتاری از علی خامنه‌ای با اهتمام مؤسسه شیعه‌شناسی.
تهران: مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۴. ۵۰۴ ص.

ISBN: 964-95558-5-4

۳۰۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. ۴۶۵ - ۴۷۳. همچنین به صورت زیرنوس.

۱. شیعه، تاریخ. ۲. کشورهای اسلامی، تاریخ، ۱۳۲-۶۵۶ ق، الف. حاجی تقی، محمد، ۱۳۵۰،
مترجم، ب. خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸، ج. مؤسسه شیعه‌شناسی،
د. عنوان. ه عنوان: جهاد الشیعه فی العصر العباسی الاول، فارسی.

۲۹۷/۵۳

۹۰۴۱ ج ۹/۲۳۹ BP

۸۴-۲۱۲۷۰ م

کتابخانه ملی ایران

جهاد شیعه در دوره اول عباسی

ناشر: شیعه‌شناسی
نوبت چاپ: اول - پائیز ۱۳۸۴
چاپ و صحافی: اسوه
شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه
قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

ISBN: 964-95558-5-4

شابک: ۹۶۴-۹۵۵۵۸-۵-۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

info@shistu.org

پست الکترونیک:

www.shistu.org

پایگاه اطلاع‌رسانی:

این اثر با مساعدت مالی سازمان تبلیغات اسلامی به انجام رسیده است.

فهرست مطالب

۱۵	دیباچه
۱۹	پیشگفتار
۲۱	به جای مقدمه
۲۱	عنصر مبارزه در زندگانی ائمه علیهم السلام
۲۳	مفهوم مبارزه حادث سیاسی
۲۶	ترسیم کلی از مبارزه ائمه علیهم السلام
۲۷	مشکلات موجود در آغاز دوره اول
۲۷	۱. جو رعب و وحشت
۲۹	۲. انحطاط فکری
۳۰	۳. فساد اخلاقی
۳۲	۴. فساد سیاسی
۳۳	مسئولیت امام سجاده علیه السلام
۳۷	دوران امام باقر علیه السلام
۴۳	دوران امام صادق علیه السلام
۴۷	دوران امام کاظم علیه السلام
۴۹	دوران امام رضا علیه السلام
۵۵	استراتژی امامت
۵۶	برداشت اصحاب از خط مشی امامان

بخش اول: موضع شیعیان نسبت به برپایی دولت عباسی

فصل اول: پیدایش جماعت شیعه و مجاهدت‌های شیعیان در قرن اول هجری

معنای لغوی شیعه	۶۳
مفاهیم شیعه	۶۴
تاریخ پیدایش تشیع	۶۴
نقش امام حسین علیه السلام در پدیداری فرقه تشیع	۶۷
مبارزات شیعیان در عراق	۷۱
پیدایش فرقه شیعیان کیسانی	۷۳
فرقه شیعه امامیه	۷۶

فصل دوم: نقش حرکت‌ها و نهضت‌های شیعی در سقوط دولت امویان

بهره‌گیری دعوت عباسی از نهضت‌های شیعی در دوران اموی	۷۹
بررسی قضیه میراث کیسانیه در ترازوی تاریخ	۸۱
نقش تشیع علوی در پی ریزی دعوت عباسی	۸۵
قیام زید بن علی در عراق	۹۰
آیا دعوت عباسی یکی از عوامل شکست قیام زید بود؟	۹۳
قیام یحیی بن زید	۹۴
قیام شیعیان به رهبری عبدالله بن معاویه	۹۵
ابومسلم خراسانی و پیروزی دعوت عباسیان	۹۹

فصل سوم: تحولات روابط خاندان علوی و عباسی

عباس بن عبدالمطلب	۱۰۵
عبدالله بن عباس	۱۰۸
روابط علویان و عباسیان در عصر اموی	۱۰۸
دگرگونی روابط عباسیان و امویان	۱۱۳
جدایی راه	۱۱۵

فصل چهارم: فرقه‌های شیعه و موضع‌گیری آنان نسبت به برپایی دولت عباسی

ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی	۱۱۷
ابراهیم، امام عباسی، در زندان آخرین خلیفه اموی، مروان بن محمد، در شهر حران از دنیا	۱۱۷

۱۱۸	تلاوت کرد که در آن‌ها خویشاوندان (ذی القربی) رسول ۹ مدح شده بودند. آن‌گاه به
۱۲۰	موقعیت دشوار ابوالعباس در کوفه مرکز شیعیان.
۱۲۱	رویکردهای دینی در خلافت عباسی جدید.
۱۲۳	موضع خلیفه عباسی نسبت به پیشوایان علوی.
۱۲۷	فرقه‌های شیعه در ابتدای عصر عباسی اول.
۱۲۸	فرقه سبأیه.
۱۳۰	فرقه کیسانیه.
۱۳۰	فرقه هاشمیه.
۱۳۲	شیعه زیدیه.
۱۳۶	تحولات فرقه شیعی زیدی.

فصل پنجم: کوشش‌های ابوسلمه خُلال برای سپردن خلافت به علویان

۱۴۳	ابوسلمه خُلال.
۱۴۵	دلایل روی آوردن ابوسلمه به علویان.
۱۴۷	نامه‌های ابوسلمه به پیشوایان علوی.
۱۴۹	قتل ابوسلمه خُلال.

بخش دوم: جهاد شیعه زیدیه و امامیه در عصر منصور، خلیفه عباسی

فصل اول: قیام محمد نفس زکیه در حجاز

۱۵۵	محمد نفس زکیه.
۱۵۸	موضع نفس زکیه و برادرش ابراهیم درباره خلافت منصور.
۱۶۲	ظلم و ستم به علویان در مدینه.
۱۶۸	سراغاز قیام در مدینه.
۱۷۱	بیعت برای خلافت محمد نفس زکیه.
۱۷۶	دعوت نفس زکیه در شهرهای اسلامی.
۱۷۸	ناتوانی منصور و تدابیر او در رویارویی با قیام.
۱۸۰	نامه‌نگاری‌های منصور و نفس زکیه.
۱۸۲	رویارویی نظامی.
۱۸۶	سرانجام قیام.

فصل دوم: قیام ابراهیم بن عبدالله در بصره

۱۹۳	ابراهیم بن عبدالله.....
۱۹۵	دلایل انتخاب بصره به عنوان مرکز قیام.....
۲۰۰	گسترش دعوت.....
۲۰۳	وضعیت بصره پس از شهادت محمد نفس زکیه.....
۲۰۷	رویارویی نظامی.....
۲۰۹	شهید باخمری.....
۲۱۳	عوامل شکست قیام نفس زکیه و ابراهیم.....
۲۱۳	اول: عوامل سیاسی.....
۲۲۲	دوم: عوامل اقتصادی.....
۲۲۶	سوم: عوامل نظامی.....
۲۳۳	چهارم: عوامل اجتماعی.....

فصل سوم: موضع امام جعفر صادق علیه السلام و شیعیان امامیه نسبت به منصور عباسی

۲۳۹	جهاد امام جعفر صادق در عصر اموی.....
۲۴۱	موضع امام صادق علیه السلام نسبت به قیام نفس زکیه.....
۲۴۵	دگرگونی روابط بین امام صادق و منصور عباسی.....
۲۵۱	اندیشه‌های سیاسی شیعیان امامیه.....
۲۵۶	مهم‌ترین آرای امام جعفر صادق علیه السلام

فصل چهارم: تقابل فکری شیعیان و عباسیان و موضع امام ابوحنیفه و امام مالک نسبت به حرکت‌های شیعی

۲۶۱	پایه‌های جهاد فکری.....
۲۶۵	اشکال رویارویی فکری.....
۲۶۷	شعرای علوی.....
۲۶۹	شعرای عباسی.....
۲۷۱	موضع ابوحنیفه نسبت به علویان و عباسیان.....
۲۷۸	موضع امام مالک نسبت به علویان.....

بخش سوم: جنبش‌های شیعه در عهد خلافت مهدی و هادی

فصل اول: تحول در فرقه امامیه و پیدایش اسماعیلیان

۲۸۶	بررسی تحولات در شیعیان امامیه.....
۲۹۰	پیدایش دعوت اسماعیلی.....

فصل دوم: موضع شیعه زیدیه و امامیه در برابر خلافت مهدی

سیاست تازه نسبت به شیعیان	۲۹۷
موضع شیعیان زیدی نسبت به مهدی	۳۰۰
نهضت علی بن عباس	۳۰۴
رفتار مهدی با امام موسی کاظم علیه السلام	۳۰۶

فصل سوم: تشیع یعقوب بن داوود، وزیر عباسی و تلاش او برای انتقال خلافت به علویان

گرایش‌های وزرای عباسی به علویان	۳۰۹
تشیع یعقوب بن داوود وزیر	۳۱۰

فصل چهارم: قیام حسین بن علی در دوره خلافت هادی

شخصیت هادی عباسی و تأثیر آن در رفتارش با علویان	۳۱۵
حسین بن علی	۳۱۷
طلایع قیام جدید علوی	۳۱۹
قیام	۳۲۲
شهید	۳۲۵
فلسفه برپایی نهضت	۳۲۹

بخش چهارم: جنبش‌های شیعه در دوره هارون الرشید

فصل اول: نهضت‌های یحیی و ادريس فرزندان عبدالله در عهد هارون الرشید

رفتار خلیفه جدید با علویان	۳۳۸
یحیی بن عبدالله	۳۳۹
نیرنگ سیاسی عباسیان	۳۴۱
دو سؤال درباره رفتار هارون الرشید	۳۴۵
سرنوشت زندانی	۳۵۳
قیام ادريس بن عبدالله	۳۵۴

فصل دوم: سیاست هارون الرشید درباره شیعیان و امام موسی کاظم علیه السلام

سیاست جدید سرکوب‌گرانه	۳۵۹
------------------------	-----

۳۶۱	رفتار هارون با امام موسی کاظم علیه السلام
۳۶۶	پرسش‌هایی در مورد رفتار تند هارون با علویان

فصل سوم: موضع برامکه در قبال علویان و شیعیان

۳۷۱	برمکیان در میان عباسیان و علویان
۳۷۳	بررسی علت حقیقی آزادی یحیی علوی به وسیله جعفر برمکی

بخش پنجم: قیام‌های شیعیان در دوران مأمون و معتصم

۳۷۹	قیام شیعیان در دوره خلافت مأمون
۳۷۹	مقدمه: شیعه در دوره امین

فصل اول: قیام محمد بن ابراهیم و ابوالسرایا

۳۸۴	طلیحه قیام جدید شیعی
۳۸۶	ابوالسرایا و محمد بن ابراهیم (ابن طباطبا)
۳۹۰	پیشوایی ابوالسرایا بعد از مرگ ابن طباطبا
۳۹۵	آغاز اقول
۳۹۷	فلسفه قیام
۴۰۱	حرکت نصر بن شیبث و رابطه آن با علویان

فصل دوم: قیام محمد دیباج، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام

۴۰۳	پیشوای جدید
۴۰۴	دلایل قیام
۴۰۶	اقول قیام محمد دیباج
۴۰۹	دلایل خاص شکست قیام محمد دیباج

فصل سوم: موضع شیعیان در قبال بیعت مأمون با امام رضا علیه السلام به ولایت‌عهدی

۴۱۲	پرسش‌هایی درباره این واقعت تاریخی
۴۱۴	پاسخ پرسش‌ها
۴۲۲	بیعت با علی‌الرضا به ولایت‌عهدی

بیعت‌شکنی	۴۲۵
رفتار مأمون با علویان	۴۳۱

فصل چهارم: قیام علی بن محمد بن جعفر صادق و ابی‌عبدالله، برادر ابوالسرایا

واکنش شیعیان پس از بیعت مأمون با علی‌الرضا ۷	۴۳۳
قیام در کوفه	۴۳۶

فصل پنجم: قیام‌های شیعیان در سرزمین یمن

عوامل برپایی نهضت‌های شیعه در یمن	۴۴۲
قیام ابراهیم بن موسی کاظم	۴۴۳
قیام عبدالرحمن بن احمد علوی	۴۴۵

فصل ششم: قیام محمد بن قاسم در دوره خلافت معتصم

پیشوای جدید علوی	۴۵۰
عوامل شکست	۴۵۴
تشیع در دوره واثق بالله	۴۵۶
خاتمه	۴۵۹
مروری بر عوامل تداوم نهضت‌های شیعیان	۴۵۹
در دوران‌های مختلف	۴۵۹
کتابنامه	۴۶۵
الف. نسخه‌های خطی	۴۶۵
ب. منابع و مصادر چاپ شده عربی	۴۶۵
ج. تحقیقات اروپایی که به عربی ترجمه شده	۴۷۱
د. کتاب‌های انگلیسی	۴۷۱
نمایه	۴۷۵

در تابستان ۱۳۸۱، موزخ عالیقدر جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ رسول جعفریان دامت تأییداته ترجمه کتاب حاضر را از طریق مترجم محترم آن، جناب آقای محمد حاجی تقی، به مؤسسه شیعه‌شناسی پیشنهاد نمود. کتاب جهاد الشیعه فی العصر العباسی الاول در واقع رساله دکتری خانم سمیره مختار الیشی دانش آموخته دانشگاه عین شمس مصر در رشته تاریخ اسلامی است. از آن رو که موضوع کتاب، یعنی قیام‌های علویان و شیعیان، موضوعی فی نفسه با اهمیت بوده و در این زمینه نیز منابع معتبر و تحقیقات مستقل شایسته چندانی وجود نداشت، این پیشنهاد مورد پذیرش بخش پژوهش این مؤسسه قرار گرفت و ترجمه آن به مترجم گرامی کتاب سپرده شد.

پس از ترجمه و مقابله متن، مشخص گردید که کتاب مذکور هم به لحاظ کلیت محتوا و قالب، و هم به لحاظ جزئیات نقل و گزارش‌ها دارای کاستی‌ها و ضعف‌های متعدد بوده و به نقد و پانویسی اصلاحی نیازمند می‌باشد. اما به لحاظ محتوایی، باید متذکر شد که نویسندگان محترم علی‌رغم تلاش‌های چشمگیر خود در ارائه تصویری همدلانه از مبارزات گروه‌های شیعی علیه نظام‌های فاسد خلافت اسلامی قرون اولیه اسلامی، در نهایت نتوانسته است نقش برجسته امامان مذهب امامیه (از امام علی بن ابیطالب علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام) در تقابل با مفاسد اجتماعی و سیاسی آن دوران را به خوبی نمایان سازد. شاید علت این امر، اتکاء بیش از حد او به منابع و کتب تاریخی اهل سنت و غفلت از گزارش‌های تاریخی شیعیان امامی بوده است. و اما اشکالات موردی نیز، ناشی از نقل‌ها و استنادها و برداشت‌های نادرستی است که نویسنده به خاطر خاستگاه مذهبی خود، به طور طبیعی از منابع موجود سنتی قابل دسترسی‌اش بهره برده است.

اشکالات مزبور، با جناب استاد جعفریان در میان گذارده شد و جناب ایشان توصیه فرمودند تا متن سخنرانی محققانه حضرت مستطاب آیه الله سیدعلی خامنه ای، مقام معظم رهبری دامت برکاته، با عنوان «عنصر مبارزه در زندگانی ائمه علیهم السلام»^۱، که در دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام در مشهد ایراد شده، به جای نقد محتوایی کتاب، در ابتدای ترجمه قرار داده شود. از آنجا که گفتار مزبور نقش مبارزاتی امامان شیعی را به طور مستدل و مستند برجسته ساخته است، طبعاً نقصان محتوایی کتاب جهاد الشیعه را رفع خواهد نمود. توصیه شریف جناب ایشان، پذیرفته شد و عملی گردید و سخنرانی عالمانه مزبور در ابتدای این کتاب جای داده شد. اشکالات موردی نیز توسط مترجم محترم در پانویس برجسته شده و به طور مستند، نقد گردیده است.

در پایان از همه عزیزانی که در نشر این اثر سهیم بوده اند، صمیمانه قدردانی می کنیم. از سازمان تبلیغات اسلامی، بخصوص رئیس فاضل و علم دوست آن، جناب حجة الاسلام والمسلمین دکتر سیدمهدی خاموشی و همکاران ایشان در معاونت پژوهشی که با مساعدت مالی، در ترجمه و چاپ این اثر شریک بوده اند، سپاسگزاری می کنیم. از استاد گرانقدر جناب آقای جعفریان و از مترجم محترم جناب آقای محمد حاجی تقی و آقایان حسن بستان و حجة الاسلام والمسلمین یوسفی غروی، و حجة الاسلام والمسلمین مهدی منتظر قائم که با مقابله و ارزیابی زمینه ارتقاء این اثر را فراهم آورده اند، تشکر می کنیم. از تیم کاری مؤسسه شیعه شناسی، همکاران ارجمند، آقایان محمد عاملی، علی تقی زاده داوری، و محمد کاظم آرم که در کمال صداقت کاری، مراحل مختلف ترجمه، مقابله، تایپ و چاپ این اثر را عهده دار بوده اند، صمیمانه قدردانی می کنیم. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

احمد بهشتی مهر

مؤسسه شیعه شناسی

بخش پژوهش

۸۴/۴/۹

۱. عنصر مبارزه در زندگانی ائمه علیهم السلام، مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، ۱۳۶۶، ج اول.

دیباچه

تاریخ اسلامی همچون اقیانوسی بی‌کران و دریایی ژرف، دارای امواجی متلاطم و گرداب‌های متعدد و مسیرهایی متنوع می‌باشد. و این امر غریبی نیست؛ چرا که این تاریخ بزرگ، با شکوه، پراهمیت و پربار، از قلمروی گسترده، چشم‌اندازهایی متنوع و رویکردهایی متعدد برخوردار است و طوایف و ملت‌هایش به هم آمیخته‌اند و عمری بس طولانی دارد.

برای نمونه، هنگامی که مشغول تحقیق در موضوع «قهرمانان راه وفا و ایثار» در آب‌سخور این تاریخ اسلامی در طول و عرض آن شدم، دریافتم که در منابع و کتاب‌ها صدها تن از شجاعان و بزرگ‌مردانی هستند که دین و ایمانشان آن‌ها را به علنی ساختن سخن حق، و دعوت به درستی و راستی واداشته و در این‌جا و آن‌جا به میدان‌های جهادشان کشانده تا برای عقیده و یقینشان به شرف پیروزی نایل آیند یا از نعمت شهادتی برخوردار شوند که آنان را به آنچه یقین داشتند (نعمت‌های جاودانی خدای رحمان در دنیا و آخرت) می‌رساند، و من صدها و صدها از این دلاوران مجاهد را آن هنگام که به نگارش موسوعة الفداء والوفاء (دایرة المعارف فداکاری و وفاداری) مشغول شدم، شناختم؛ دایرة المعارفی که در بخش‌های پی در پی خود به قهرمانی‌های شگفت‌انگیز و جوان‌مردان بزرگ و ناشناخته می‌پردازد. این در حالی است که تاکنون فقط پنج جلد از آن منتشر شده است. پس اگر این راه را افرادی بیشتر پی‌گیرند به چه نتایجی می‌رسند؟ و چه خواهد شد اگر کسانی غیر از من این راه طولانی و گسترده را ادامه دهند؟ طایفه شیعه از طوایف اسلامی است که تأثیر بزرگی بر جامعه اسلامی داشته است. اگر

تشیع با محبت آل بیت پاک پیغمبر ﷺ، خاندان رهبر و سرور ما رسول الله ﷺ آغاز شد، بعد از آن، مسیر متفاوتی را در طی دوران‌های تاریخ پیش گرفت. این مسیر متفاوت، بسط و گسترش یافت تا جایی که رجال، متفکران، رهبران، بزرگان، دلاوران، داعیان و مدافعان شیعه، گاهی با سخن و گاهی با تصمیم و عمل (نیزه و شمشیر) ظاهر می‌شدند.

شیعیان در طی حرکت تاریخی خود مراحل گوناگون جنگ و جهاد را پشت سر گذاشتند و با انواع اذیت‌ها و دشمنی‌ها روبه‌رو شدند؛ آنان زدند و خوردند و همان‌گونه که در مثل آمده است: «جنگ زد و خورد است». اما به‌طور مسلم، شیعه بیشتر از دیگران متحمل مصیبت شد.

شیعیان در طول تاریخشان جایگاه‌های نمایان و دلاوری‌های چشم‌گیری دارند که در جای جای منابع تاریخی مختلف، پراکنده شده است و خواننده [تاریخ اسلام] نمی‌تواند به سهولت، این حوادث و وقایع پراکنده را جمع کند و در یک مجموعه واحد گرد آورد و از آن‌ها مطلع شود و یک جا بر آن‌ها احاطه یابد. اما توانایی این کار را اهل تخصص و متخصصان فن دارند؛ یعنی کسانی که دشواری‌های پژوهش را تحمل می‌کنند، دقت نظر دارند و نقادند و حاصل تلاششان بی‌طرفی و بی‌غرضی در تحقیق است [و این امر، بیان‌کننده واقعیت رویداد تاریخی و زوایای آن است].

در این جا گفته امام مالک بن انس - رضی الله عنه - را یادآور می‌شویم که: «از ما مردم کسی نیست مگر آن‌که از او نظر بگیرند و بر او ایراد و اشکال وارد کنند مگر صاحب این قبر» و اشاره کرد به قبر رسول الله ﷺ.

دکتر سمیره مختار لیشی وقتی تحقیق خود را درباره جهاد شیعه ارائه می‌دهد - آن‌گونه که من تصور می‌کنم - می‌خواهد در این دریای متلاطم غوطه‌ور شود و با امواج خردکننده و ژرفای سهمگینش دست و پنجه نرم کند تا از این غواصی طولانی، در حد توان، لؤلؤ و مرجان صید کند و بتواند تصویری یکپارچه از جهاد شیعیانی که جنگیدند و از عقیده و فکر و دیدگاه‌یشان دفاع کردند، ارائه دهد.

و تو ای دانش‌پژوه! ممکن است در ایده و نظری با شیعه هم عقیده شوی یا خلاف آن

را بپذیری؛ این بدون اشکال و عیب است، مهم این است که همه، منصف باشیم و معرفتمان از روی علم باشد و درکمان از روی فهم؛ با دلیل قانع شویم و با حجت، توافق حاصل کنیم. خدا رحمت کند شاعر عربی احمد شوقی را که گفت: «اختلاف رأی باعث فساد هیچ یک از جنبه‌های دوستی نمی‌شود».

ما امتی هستیم خدایی و اسلامی؛ خدای ما زیبایی گفت‌وگو، نیکی فهم و به کارگیری بهترین وسایل برای رسیدن به حق را به ما تعلیم داده است و خود فرموده: «ادْعَ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ». (نحل: ۱۲۵)

ما امتی هستیم که آدایش این حکمت را یادمان داده است: رأی من درست است، ولی احتمال خطا هم در آن راه دارد، و رأی مخالف من غلط است، ولی احتمال درستی هم در آن هست. پس هر کدام از ما در ارائه دیدگاه خود می‌تواند صاحب حق باشد، البته با حفظ احترام به رأی طرف دیگر.

به نظر من، هر چه در بررسی و مطالعه و دریافت حقایق پایمردی کنیم، برای رسیدن به نور حقیقتی که تعدد ندارد، و نیز نزدیک شدن به اتحادی که خدای ما از ما خواسته است، کمک کرده‌ایم: «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ». (مؤمن: ۵۲)

احمد شرباصی

پیشگفتار

امروزه در جهان اسلام میلیون‌ها نفر از شیعیان زندگی می‌کنند که برای عزت دینشان به سهم خود تلاش‌های مشخص و ملموسی دارند و برای احیای فرهنگ و تمدن اسلام قیام کرده‌اند. این شیعیان با داشتن مدارس، دانشگاه‌ها و آثار علمی، در پیشرفت فکری اسلام به طور مؤثر نقش دارند. شیعه همواره جهاد را رکنی از ارکان اسلام می‌دانسته است و جهاد هم تنها با شمشیر نیست و چه بسا با تهذیب نفوس و تنویر افکار نیز حاصل گردد. بدین سان، انسان‌های مؤمن و قوی که برای عالم اسلامی مایه‌ترین شهروندان خواهند بود، پرورش می‌یابند.

برای من مایه خوشوقتی است که به خوانندگان عرب زبان در جهان اسلام کتاب جهاد الشیعه را تقدیم می‌کنم. این کتاب، مجاهدت‌های این جماعت بزرگ اسلامی را از عصر رسول خدا ﷺ تا پایان دوران اول عباسی (سال ۲۳۲ ق) بررسی می‌کند. خواننده هوشیار و فهیم می‌داند که برای هر نویسنده‌ای دشوار است به همه زوایای جهاد شیعیان در یک کتاب بپردازد؛ زیرا جهاد شیعیان پیشینه‌ای طولانی و شاخ و برگ‌های متعددی دارد و به رنگ‌ها و صبغه‌های گوناگون رخ داده است. البته تصاویر خوب و روشنی که این کتاب از جهاد شیعه ارائه کرده، بیانگر توصیفی صادقانه از آن روح شیعی است که خود را در جهاد مستمر، انقلابی و دینی، فکری و اجتماعی‌اش نمایان ساخته است. به این ترتیب، ما سعی کرده‌ایم از گلستان پر گل و سرسبز تشیع، گل‌های خوشبو و چشم‌نواز فراوان بچینیم؛ گل‌هایی که دیدگان را جذب می‌کند و قلب‌ها را گشایش می‌دهد و بوی خوش آن‌ها برای همیشه و در تمام دوران‌ها به مشام می‌رسد.

گروه‌های شیعی در همه حوادث سیاسی تاریخ اسلام مشارکت جسته و در عرصه‌های تمدن، بخصوص در حوزه‌های فکر و دین، جایگاه و تأثیر ویژه‌ای داشته‌اند. شیعه در

طول دوران‌های مختلف، جلودار سایر فرقه‌ها و گروه‌های اسلامی بوده است. از آثار تشیع می‌توان به پیدایش دولت بزرگ اسلامی فاطمی اشاره کرد که هر مسلمانی به نقش آن در جهان و تمدن پیشرفته آن افتخار می‌کند، و هنوز هم شهر همیشه جاوید قاهره و دانشگاه اصیل الأزهر بر شکوه و مجد فاطمیان شهادت می‌دهند.

این کتاب حاوی مباحث علمی است و در بحث تاریخی از روش علمی پیروی می‌کند. از برجسته‌ترین ارکان روش علمی، تعهد کامل به بی‌طرفی و پرهیز از جانب‌داری است. این بی‌طرفی مثبت است و ما را به نتایج علمی که برای کتابخانه عربی اسلامی مفید است رهنمون می‌سازد. در این مطالعه، ضمن اصرار بر یادکرد تفصیلی حوادث تاریخی، به فلسفه تاریخ نیز اهتمام ورزیده‌ایم، همچنین ارتباط بین جهاد شیعه و جنبه‌های حیات سیاسی و دینی و فکری جهان اسلام را بررسی کرده‌ایم.

جهاد شیعیان گاهی برای تحقق آموزه‌ها و اصولش شکل قیام به خود می‌گرفته و قصد آن، تنفیذ اصول دینی بوده است. مسلمانان هم به این امر خو گرفته‌اند که پیوسته آزاد زندگی کنند و همیشه خواهان آزادی رأی و اندیشه باشند، همان‌گونه که احکام روشن‌گر اسلام پشتیبان این نظر است. جهاد شیعیان اگرچه گاهی به درگیری بین گروه‌هایی از مسلمانان منجر می‌شد، در حقیقت، بیانگر حیات امت اسلامی و علاقه آن به پیشرفت، و اصرارش بر نوآوری بود، هم‌چنین نشان‌دهنده آن است که امت اسلامی با نظریه‌ها و تعالیم خود در پی زندگی با طراوت و تمدن پیشرفته بوده‌اند و اگر هم اختلافی بین مسلمانان پیش می‌آید، این به مسائل جانبی برمی‌گردد و به عقیده اسلامی ما ربطی ندارد. این اختلاف‌ها در روش‌ها و لوازم است، و می‌دانیم که اختلاف در رأی، خود نوعی فضیلت است نه ردیلت.

ما مسلمانان با وجود اختلاف مذهبی، امت واحده اسلامی هستیم، اخوت اسلامی با ارزشی بر ما سایه افکننده، به خالق عظیم و به رسولی امین ایمان داریم، و از محبت آل بیت پاک پیغمبر تغذیه می‌شویم، قانون ما قرآن کریم و سنت شریف نبوی است. ما مسلمانان همگی راهی را که اسلام برایمان ترسیم کرده، می‌پیماییم؛ این راه، راه برادری است، تا دوستی و صلح محقق شود. و خدای سبحان یاور و کمک کار ماست.

به جای مقدمه

عنصر مبارزه در زندگانی ائمه علیهم السلام

سیدعلی خاмене‌ای

خدا را شکر که یکی از آرزوهای دیرین، در این اجتماع برآورده می‌شود. غربت ائمه علیهم السلام به دوران زندگی این بزرگواران منتهی نشد، بلکه در طول قرن‌ها، عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی زندگی این بزرگواران، غربت تاریخی آن‌ها را استمرار بخشید. یقیناً کتاب‌ها و نوشته‌ها در طول این قرون از ارزش بی‌نظیری برخوردارند؛ زیرا توانسته‌اند مجموعه‌ای از روایاتی را که در باب زندگی این بزرگواران هست برای آیندگان حفظ کنند. لکن عنصر «مبارزه سیاسی حاد» که خط‌ممتد زندگی ائمه هدی علیهم السلام را در طول ۲۵۰ سال تشکیل می‌دهد در لابه‌لای روایات و احادیث و شرح حال‌های ناظر به جنبه‌های علمی و معنوی، گم شده است.

ما باید زندگی ائمه علیهم السلام را به عنوان درس و اسوه فرا بگیریم و نه فقط به عنوان خاطره‌های شکوهمند و ارزنده. و این بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران ممکن نیست.

بنده شخصاً علاقه‌ای به این بُعد از زندگی ائمه علیهم السلام پیدا کردم و بد نیست این را عرض کنم که اول بار این فکر برای بنده در سال ۱۳۵۰ و در دوران محنت‌بار یک امتحان و ابتلاء دشوار پیدا شد. اگرچه قبل از آن به ائمه به صورت مبارزان بزرگی که در راه اعلای کلمه توحید و استقرار حکومت الهی فداکاری می‌کردند توجه داشتم، اما نکته‌ای که در آن برهه ناگهان برای من روشن شد این بود که زندگی این بزرگواران علی‌رغم تفاوت ظاهری که

حتی بعضی در آن احساس تناقض کرده‌اند، در مجموع یک حرکت مستمر طولانی است که از سال یازدهم هجرت شروع می‌شود و ۲۵۰ سال ادامه پیدا می‌کند و به سال ۲۶۰ که سال شروع غیبت صغری است خاتمه پیدا می‌کند. این بزرگواران یک واحدند، یک شخصیتند، شک نمی‌توان کرد که هدف و جهت آن‌ها یکی است. پس ما به جای اینکه بیاییم زندگی امام حسن مجتبی (ع) را جدا و زندگی امام حسین (ع) را جدا و زندگی امام سجاد (ع) را جدا تحلیل کنیم تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیره این سه امام به خاطر اختلاف ظاهری، با هم متخالف و متعارضند، باید انسانی را فرض کنیم که ۲۵۰ سال عمر کرده و در سال یازدهم هجرت قدم در یک راهی گذاشته و تا سال ۲۶۰ هجری این راه را طی کرده است. تمام حرکات این انسان بزرگ و معصوم با این دید قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود. هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد، ولو نه از عصمت، در یک حرکت بلند مدت، تاکتیک‌ها و اختیارهای موضعی خواهد داشت. گاهی ممکن است لازم بداند تند حرکت کند و گاهی کند. گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزند. اما همان عقب‌نشینی هم از نظر کسانی که علم و حکمت او را و هدف‌داری او را می‌دانند یک حرکت به جلو محسوب می‌شود. با این دید، زندگی امیرالمؤمنین (ع) با زندگی امام مجتبی (ع) با زندگی حضرت ابی عبدالله (ع) با زندگی هشت امام دیگر تا سال ۲۶۰ یک حرکت مستمر است.

این را در آن سال بنده متوجه شدم و با این دید وارد زندگی این بزرگواران شدم و هر چه پیش رفتم این فکر تأیید شد.

البته بحث در این باب، در گنجایش یک مجلس نیست و لیکن توجه به این که زندگی مستمر این عزیزان معصوم و بزرگوار از اهل بیت رسول خدا (ص) با یک جهت‌گیری سیاسی همراه است، قابل این هست که مورد یک بحث جداگانه قرار بگیرد و بنده امروز به این مطلب خواهم پرداخت. در پیام سال گذشته اشاره کردم به مبارزه حاد سیاسی در زندگی ائمه و در زندگی امام هشتم (ع). امروز این جمله را مایلم با شرح و تفصیل عرض کنم.

مفهوم مبارزه حادّ سیاسی

اولاً مبارزه سیاسی یا مبارزه حادّ سیاسی که ما به ائمه علیهم السلام نسبت می‌دهیم یعنی چه؟ منظور این است که مبارزات ائمه معصومین علیهم السلام فقط مبارزه علمی و اعتقادی و کلامی نبود، از قبیل مبارزات کلامی که در طول همین مدت شما در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنید؛ مثل معتزله و اشاعره و دیگران. مقصود ائمه از این نشستن‌ها و حلقات درس و بیان حدیث و نقل معارف و بیان احکام فقط این نبود که یک مکتب کلامی یا فقهی را که به آن‌ها وابسته بود ثابت کنند. چیزی بیش از این بود.

همچنین یک مبارزه مسلحانه هم نبود از قبیل آن چیزی که در زندگی جناب زید و بازماندگانش و همچنین بنی الحسن و بعضی از آل جعفر و دیگران در تاریخ زندگی ائمه دیده می‌شود. آن نوع مبارزه را هم ائمه علیهم السلام نداشتند. البته همین‌جا اشاره کنم (بعداً اگر رسیدیم و وقت بود یک قدری تفصیلی‌تر عرض خواهم کرد) آن‌ها را به طور مطلق تخطئه هم نمی‌کردند. بعضی را تخطئه می‌کردند به دلایلی غیر از نفس مبارزه مسلحانه. بعضی را هم تأیید کامل می‌کردند. در بعضی هم شرکت می‌کردند به شکل کمک پشت جبهه.

به این حدیث از امام صادق علیه السلام توجه کنید: «... لَوِدِدْتُ أَنْ الْخَارِجِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ وَعَلَى نَفَقَةِ عِيَالِهِ»^۱ هر آینه دوست دارم که خروج‌کننده آل محمد قیام کند، و مخارج خانواده‌اش بر عهده من.

کمک مالی، کمک آبرویی، کمک به جا دادن و مخفی کردن و از این قبیل. لکن خودشان به عنوان ائمه علیهم السلام آن سلسله‌ای که ما می‌شناسیم، وارد در مبارزه مسلحانه نبودند و نمی‌شدند. مبارزه سیاسی نه آن اولی است و نه این دومی، بلکه عبارت است از مبارزه‌ای با یک هدف سیاسی. آن هدف سیاسی چیست؟ عبارت است از تشکیل حکومت اسلامی و به تعبیر ما حکومت علوی.

ائمه از لحظه وفات رسول الله صلی الله علیه و آله تا سال ۲۶۰ در صدد بودند که حکومت الهی را در جامعه اسلامی به وجود بیاورند. این اصل مدعاست. البته نمی‌توانیم بگوییم که

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ج دوم، جمادی الآخر ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۵۴.

می خواستند حکومت اسلامی را در زمان خودشان - یعنی هر امامی در زمان خودش - به وجود بیاورند. آینده های میان مدت و بلندمدت و در مواردی هم نزدیک مدت وجود داشت. مثلاً در زمان امام مجتبی (ع) به نظر ما تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی در آینده کوتاه مدت بود. این جمله امام مجتبی (ع): «... و لعله فتنة لكم و متاح الى حين»^۱ (و شاید این صلح برای شما آزمایشی باشد و فرصتی محدود) در جواب آن کسانی از قبیل مسیب ابن نجبه و دیگران که می گفتند: چرا شما سکوت کردید؟ اشاره به همان آینده است. و در زمان امام سجاد به نظر بنده برای آینده میان مدت بود. که باز در این باره شواهد و مطالبی هست که عرض خواهم کرد. در زمان امام باقر (ع) احتمال زیاد این است که برای آینده کوتاه مدت بود. از بعد از شهادت امام هشتم به گمان زیاد برای آینده بلند مدت بود. خلاصه، حکومت برای کی؟ مختلف بود، اما همیشه بود. همه کارهای ائمه (ع) - غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعلاء و تکمیل نفس یک انسان و قرب او به خداست، بینه و بین ربه - یعنی درس، حدیث، علم، کلام، محاجه با خصوم علمی، با خصوم سیاسی، تأیید و حمایت یک گروه، رد یک گروه و غیر ذلک، همه در این جهت است، برای این است که حکومت اسلامی را تشکیل بدهند. این مدعاست.

البته همان گونه که جناب آقای طبسی اشاره کردند، این مطلب، مورد اختلاف نظر بوده و خواهد بود. بنده هم اصراری ندارم که درک و برداشت بنده قبول بشود، اصرار دارم که این سرنخ مورد توجه دقیق قرار بگیرد و زندگانی ائمه بازنگری بشود. تلاشی که ما این چند ساله داشتیم برای این بوده که این مطلب، چه نسبت به مجموع ائمه (ع) و چه نسبت به فرد فرد این بزرگواران، به دلایل قابل قبول مستند شود. البته بعضی از دلایل، دلایل کلی است؛ مثلاً از این قبیل که: می دانیم امامت ادامه نبوت است و نبی، اول امام است. جمله: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ الْإِمَامَ...»^۲ (همانا پیامبر ﷺ پیشوا بودند...) در کلام امام صادق (ع) است. که رسول الله برای ایجاد نظام عدل و حق الهی قیام کرد و آن نظام را با مبارزات

۱. شیخ صدوق، علل الشرائع، نجف اشرف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۶ هـ. ق، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۲۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، چ دوم، ۱۳۸۹ هـ. ق، ج

پیگیر خود به وجود آورد، و تا بود از آن حفاظت کرد. نمی شود که امام، که دنباله نبی است، از چنین نظامی غافل بماند. این یک استدلال کلی است که البته با بحث زیاد و توجه به نکات گوناگون می شود آن را تعقیب کرد. بعضی از دلایل هم دلایل صادره از کلمات خود ائمه علیهم السلام یا مستفاد از روش و منش زندگی آن هاست که با توجه به این نکته و با تفتن به این جهت گیری، همه آن ها معنا پیدا می کند. و حقیقت این است، یک مقداری هم شرایط و اوضاع خاص زمانه می تواند به درک موقعیت آن روزنامه علیهم السلام کمک کند. کما این که در آن زمان چنین چیزی بود برای ما. در داخل سلول تاریک زندان انسان می توانست علت و معنا و وجه «السلام علی المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر ذی الساق المرضوض بحلق القيود»^۱ (سلام بر زجر کشیده در قعر زندان ها و تاریکی سیاه چال ها، آنکه پاهایش را با حلقه های زنجیر درهم کوبیده بودند) را درست بفهمد. و به هر حال، این آن جهت گیری و خطی است که می خواهیم درباره آن یک قدری بحث کنیم و من برداشت های ذهنی خودم را بر این مجلس بزرگ و معظم عرضه بدارم.

اگر بخواهیم عنصر مبارزه سیاسی را مشخص بکنیم به طور خلاصه باید بگویم: نه آن چیزی است که در مبارزات کلامی مشاهده می شود و نه آن چیزی که در مبارزات مسلحانه. برای کسانی که تاریخ قرن دوم هجری را خوب می دانند و حرکات بنی العباس را از سال های قبل از ۱۰۰ هجری تا سال ۱۳۲ - که آغاز حکومت بنی العباس است - مطالعه کرده اند، مبارزه حاد سیاسی در زندگی ائمه را می توان تشبیه کرد به آن چیزی که در زندگی بنی العباس مشاهده می شد. البته اگر کسی در زندگی بنی العباس و مبارزات آن ها و دعوت آن ها مطالعه نکرده باشد این تشبیه کاملاً رسا و گویا نیست. همان جور چیزی در زندگی ائمه علیهم السلام هم هست، منتها با فرق های جوهری، میان هدف بنی العباس با هدف ائمه، و روش های آن ها با روش های ائمه، و اشخاص آن ها با ائمه. اما شکل و نقشه کار تقریباً به هم نزدیک است. لذا یک جاهایی هم می بینیم که این دو جریان با هم مخلوط می شوند. یعنی بنی العباس به خاطر نزدیکی طرز کارشان یا تبلیغاتشان و دعوتشان با آل علی علیهم السلام، در

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ج دوم، ۱۴۰۳ هـ، ج ۹۹، ص ۱۶.

مناطق دور از حجاز و عراق این جور وانمود می‌کنند که همان خط آل علی هستند. حتی لباس سیاه را که مسووده در طلیعه دعوت بنی عباس در خراسان و ری بر تن می‌کردند می‌گفتند: «هذا السوادُ جدُّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ شُهَدَاءُ كَرْبَلَا وَ زَيْدٌ وَ یَحْيَى»^۱ (این جامه سیاه، رخت عزای آل محمد علیهم‌السلام و شهیدان کربلا و زید و یحیی است) یعنی این پوشش سیاه، لباس ماتم شهیدان کربلا و زید و یحیی است، و عده‌ای - حتی از سرانشان - خیال می‌کردند که دارند برای آل علی کار می‌کنند. یک چنین حرکتی در زندگی ائمه بود. متنها همان‌طور که گفتیم، با سه تفاوت عنصری در هدف، در روش‌ها و در اشخاص. این معنای مبارزه سیاسی در زندگی ائمه علیهم‌السلام است.

ترسیم کلی از مبارزه ائمه علیهم‌السلام

در این جا لازم می‌دانم اول ترسیمی کلی از مبارزه ائمه علیهم‌السلام ارائه دهم و بعد برگردیم به بعضی از نمودارهای این مبارزه در حیات آن بزرگواران.

ترسیم کلی را در دوران سه امام، یعنی امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سیدالشهداء علیهم‌السلام، فعلاً مسکوت می‌گذارم. درباره آن‌ها زیاد بحث شده و تقریباً کسی شبهه ندارد که در حرکت آن‌ها یک جهت‌گیری سیاسی وجود دارد. از دوران امام سجاد شروع می‌کنیم. به نظر بنده از دوران امام سجاد علیه‌السلام، یعنی از سال شصت و یکم هجری تا سال ۲۶۰ که دویست سال است، سه مرحله را داریم:

مرحله اول - از سال ۶۱ تا سال ۱۳۵، یعنی شروع خلافت منصور عباسی است. که در این مرحله حرکت از نقطه‌ای آغاز می‌شود به تدریج کیفیت پیدا می‌کند، عمق پیدا می‌کند، گسترش پیدا می‌کند، و اوج می‌گیرد تا سال ۱۳۵. سال ۱۳۵ که سال مرگ سفاح و خلافت منصور است وضع عوض می‌شود، مشکلاتی پدید می‌آید که تا حدود زیادی پیشرفت‌ها را متوقف می‌کند. در یک مبارزه سیاسی این جور چیزی پیش می‌آید. در دوران مبارزات خودمان هم نظیر آن را مشاهده کردیم.

۱. الطبرسی، محقق النوری، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ج دوم، ۱۴۰۹ ه. ق، ج ۳، ص ۳۲۸.

مرحله دَرَم - از سال ۱۳۵ تا سال ۲۰۳ یا ۲۰۲ است که سال شهادت امام رضا علیه السلام است که حرکت و مبارزه از یک نقطه بالاتر از سال ۶۱ و عمیق تر و گسترده تر از آن، منتها با مشکلات جدیدی آغاز می شود و رفته رفته اوج پیدا می کند، گسترش پیدا می کند، قدم به قدم به پیروزی نزدیک می شود تا سال شهادت امام هشتم. و این جا باز حرکت متوقف می شود.

مرحله سَوَم - با رفتن مأمون به بغداد در سال ۲۰۴ و شروع خلافت مأمونی، که یکی از فصل های بسیار دشوار در زندگی ائمه علیهم السلام است، فصل جدیدی آغاز می شود که فصل محنت ائمه است. با این که گسترش تشیع در آن روزها بیش از همیشه بود - به اعتقاد بنده محنت ائمه هم آن روزها بیش از همیشه بوده - این همان دورانی است که به گمان بنده تلاش و مبارزه برای هدف بلند مدت است. یعنی ائمه برای پیش از غیبت صغری دیگر تلاش نمی کنند، بلکه زمینه سازی می کنند برای بعدها و این دوران از سال ۲۰۴ ادامه پیدا می کند تا سال ۲۶۰ که سال شهادت امام عسکری علیه السلام و شروع غیبت صغری است. هر یک از این سه دوره خصوصیات دارد که بنده اجمالاً خصوصیات این دوره ها را عرض می کنم.

مشکلات موجود در آغاز دوره اول

۱. جو رعب و وحشت

دوره اول، که دوره امام سجاده علیه السلام و امام باقر علیه السلام و بخشی از دوران امام صادق علیه السلام است، کار با دشواری فراوان آغاز می شود. حادثه کربلا تکان سختی در ارکان شیعه، بلکه همه جای دنیای اسلام وارد کرد. قتل و تعقیب و شکنجه و ظلم، سابقه داشت، اما کشتن پسران پیغمبر و اسارت خانواده پیغمبر و بردن این ها شهر به شهر و بر نیزه کردن سر عزیز زهرا علیه السلام - که هنوز بودند کسانی که بوسه پیغمبر بر آن لب و دهان را دیده بودند - چیزی بود که دنیای اسلام را مبهوت کرد. کسی باور نمی کرد که کار به اینجا بکشد. اگر این شعری که به حضرت زینب علیه السلام منسوب است درست باشد:

ما توهنت یا شقیق فزادی کان هذا مقدراً مکتوباً^۱

(گمانم این نبود ای پاره دلم که این چنین سرنوشتی مقرر شده بود) بی شک، اشاره به این ناباوری است و این برداشت همهٔ مردم بود. ناگهان احساس شد که سیاست، سیاست دیگری است. سخت‌گیری از آنچه که تا حالا حدس زده می‌شد بالاتر است. چیزهایی تصور نشدنی تصور شد و انجام شد. لذا یک رُعب شدیدی تمام دنیای اسلام را فرا گرفت، مگر کوفه را آن هم فقط به برکت تَوَابین و بعد به برکت مختار. و الا آن رُعبی که در مدینه و در جاهای دیگر بر اثر واقعهٔ کربلا به وجود آمد - حتی در مکه با این که عبدالله بن زبیر هم بعد از چندی در آن جا قیام کرده بود - یک رُعب بی سابقه در دنیای اسلام بود. در کوفه و عراق هم اگرچه حرکت تَوَابین در سال ۶۴ و ۶۵ (که شهادت تَوَابین ظاهراً سال ۶۵ است) یک هوای تازه‌ای را در فضای گرفتهٔ عراق به وجود آورد، اما شهادت همهٔ آن‌ها تا نفر آخر مجدداً جَوُّ رُعب و اختناق را بیشتر کرد و بعد از این که دشمنان دستگاه اموی، یعنی مختار و مصعب بن زبیر، به جان هم افتادند و عبدالله زبیر از مکه، مختار طرفدار اهل بیت را در کوفه هم نتوانست تحمل کند و مختار به دست مصعب کشته شد؛ باز این رُعب و وحشت بیشتر شد و امیدها کمتر. و بالاخره وقتی عبدالملک بر سر کار آمد، بعد از مدت کوتاهی تمام دنیای اسلام زیر نگین بنی امیه قرار گرفت با تمام قدرت و ۲۱ سال هم عبدالملک قدرتمندانه حکومت کرد.

در این جا لازم است مخصوصاً به ماجرای «حَرّه» اشاره کنم. در سال ۶۴، که سال حملهٔ مسلم بن عقبه به مدینه است، که آن هم باز موجب شد بیشتر رُعب و وحشت ایجاد بشود و اهل بیت کاملاً در غربت بیفتند. جریان این حادثه به طور خلاصه این است که یزید در سال ۶۲ جوانی از سرداران شام را که بی تجربه بود بر مدینه گماشت و او برای این که شاید مدنی‌ها را با یزید مهربان بکند از یک عده از اهل مدینه دعوت کرد که بروند با یزید در شام ملاقات کنند. این‌ها بلند شدند رفتند و با یزید در شام ملاقات کردند. یزید جایزهٔ زیادی - پنجاه هزار درهم و صد هزار درهم - به آن‌ها داد ولی این‌ها که یا از صحابه و یا از اولاد صحابه بودند وقتی دستگاه یزید را دیدند بیشتر نسبت به او متغیر و خشمگین شدند و به مدینه برگشتند و عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه ادعای امارت کرد و قیام کرد و

مدینه را جدا از حکومت مرکزی اعلام کرد و یزید هم مسلم بن عقبه را فرستاد و آن چنان فاجعه‌ای در مدینه به بار آوردند که در کتب تواریخ فصل‌گریه‌آور و ستم‌باری را تشکیل می‌دهد. این هم بیشتر موجب شد که مردم احساس رعب و وحشت کنند.

۲. انحطاط فکری

یک عامل دیگر در کنار این رعب وجود داشت و آن انحطاط فکری مردم در سرتاسر دنیای اسلام بود که ناشی بود از بی‌اعتنایی به تعلیمات دین در دوران بیست ساله گذشته. از بس که تعلیم دین و ایمان و تفسیر آیات و بیان حقایق از زبان پیامبر در دوران ۲۰ سال بعد از سال ۴۰ هجری به این طرف محدود شده بود، مردم از لحاظ اعتقادات و مایه‌های ایمانی به شدت پوچ و توخالی شده بودند. زندگی مردم آن دوران را وقتی انسان زیر ذره‌بین می‌گذارد و آن را در لابه‌لای تواریخ و روایات گوناگون مورد ملاحظه قرار می‌دهد این مطلب واضح می‌شود. البته علماء و قراء و محدثین و مقدسین در جامعه بودند (که درباره آن‌ها هم مطالبی عرض خواهم کرد) لکن عامه مردم دچار بی‌ایمانی و ضعف و اختلال اعتقادی شدید شده بودند. کار به جایی رسیده بود که حتی بعضی از ایادی دستگاه خلافت، نبوت را زیر سؤال می‌بردند. در کتاب‌ها آمده است که خالد بن عبدالله قسری که یکی از دست‌نشانندگان بسیار پست و دنی‌بنی امیه بود می‌گفت: «كان يفضل الخلافة على النبوة»؛ خلافت از نبوت بالاتر است. استدلالی هم که می‌کرد این بود: «ایها الناس ایها أعظم أليفة الرجل علی اهله ام رسولہ الیهم؟»^۱ شما یک نفر را جانشین خودتان در میان خانواده‌تان می‌گذارید، این به شما نزدیک‌تر است یا کسی که به وسیله او پیامی برای کسی می‌فرستید؟ خوب پیدا است آن کسی که در خانواده خودتان می‌گذارید و خلیفه شماست نزدیک‌تر به شماست. پس خلیفه خدا (خلیفه رسول الله هم نمی‌گفتند، می‌گفتند: خلیفه الله) بالاتر از رسول الله است! این را خالد بن عبدالله قسری می‌گفت و لابد دیگران هم می‌گفتند. من در اشعار شعرای دوران بنی امیه و بنی عباس که فحوص کردم دیدم از زمان

۱. هاشم معروف الحسینی، دراسات فی الحدیث و المحدثین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ج دوم،

عبدالملک تعبیر «خلیفه الله» در اشعار تکرار شده که آدم یادش می‌رود که خلیفه، خلیفه پیامبر هم هست. تا زمان بنی عباس هم ادامه داشته و در شعر بشار بن برد که در هجو یعقوب بن داوود و منصور گفته نیز همین تعبیر آمده:

ضاعت خلافتکم یسا قوم فالتمسوا خلیفة الله بین الرّق والعود.^۱

(ای قوم خلافتتان ضایع شد اینک خلیفه را در میان مشک شراب و ساز بجوئید.)
حتی وقتی هم می‌خواست خلیفه را هجو بکند باز خلیفه الله می‌گفت! همه جا در اشعار شعرای معروف آن زمان مثل جریر و فرزدق و نصیب و صدها شاعر بزرگ و معروف دیگر، وقتی مدح خلیفه را می‌سرودند خلیفه الله می‌گفتند. این یک نمونه از اعتقادات مردم است، و ایمان، این جور نسبت به مبانی دین سست شده بود.

۳. فساد اخلاقی

اخلاق مردم نیز به شدت خراب شده بود. نکته‌ای را من در خلال مطالعه کتاب اغانی ابوالفرج باز یافتم و آن این‌که در سال‌های حدود ۸۰ و ۹۰ هجری تا ۵۰، ۶۰ سال بعد از آن، بزرگ‌ترین خواننده‌ها، نوازنده‌ها، عیاش‌ها و عشرت‌طلب‌های دنیا یا از مدینه‌اند و یا از مکه. هر وقت خلیفه در شالم دلش تنگ می‌شد و هوس غنا می‌کرد و خواننده و نوازنده برجسته‌ای می‌خواست، کسی را از مدینه و یا مکه، که مرکز خواننده‌ها و نوازنده‌های معروف و مغنی‌ها و خنیاگران برجسته بود، برای او می‌بردند. بدترین و هرزه‌سراترین شعرا در مکه و مدینه بودند. مهبط وحی الهی و زادگاه اسلام مرکز فحشا و فساد شده بود. خوب است ما این حقایق تلخ را درباره مدینه و مکه بدانیم. متأسفانه در آثار رایج ما از زندگی ائمه، از چنین چیزها اثری نیست. در مکه شاعری بود به نام عمر بن ابی ربیع، یکی از آن شاعرهای عربان گوی بی‌پرده هرزه، و البته در اوج قدرت و هنر شعری. داستان‌های او و این‌که این قبیل شاعران چه می‌کردند یک فصل مشبعی از تاریخ غم‌بار آن

۱. ابی بکر احمد بن علی الخطیب بغدادی، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، چ اول، ۱۴۱۷ هـ ق، ج ۱۴، ص ۲۶۴.

روزگار است و طواف و رمی جمرات و دیگر مشاهد مقدس، شاهد هرزگی و فساد آن‌هاست و شعر:

بدالی منها معصم حین جَمَرَت و کَفَّ خَضِیب زَیْنَت بَیْهَان

فوالله ما ادری وان کنت داریا بسیع رمیت الجمر ام بثمان^۱

(آن‌گاه که به جمره سنگ ریزه می‌زد دست بند او بر من آشکار شد و دستی حنا گرفته و انگشتانی زینت یافته. به خدا سوگند نمی‌دانم هر چند می‌خواستم بدانم آیا هفت سنگ ریزه پرتاب کرد یا هشت تا؟) که در معنی خوانده‌ایم مربوط به همین اوضاع است. وقتی این عمر بن ابی ربیعۀ مُرد، راوی می‌گوید: در مدینه عزای عمومی شد و در کوچه‌های مدینه مردم می‌گریستند. هر جا می‌رفتی مجموعه‌هایی از جوان‌ها نشسته بودند و تأسف می‌خوردند بر مرگ عمر بن ابی ربیعۀ کنیزکی را دیدند که دنبال کاری می‌رود و همین‌طور اشک می‌ریزد و گریه و زاری می‌کند، تا رسید به جمعی از جوانان، گفتند: چرا این قدر گریه می‌کنی؟ گفت: به خاطر این‌که این مرد از دست ما رفت. یکی گفت: غصه مخور شاعر دیگری در مکه هست به نام حارث بن خالد مخزومی، او هم مثل عمر بن ابی ربیعۀ شعر می‌گوید، و یکی از شعرهای او را خواند. وقتی کنیزک این شعر را شنید، اشک‌های خود را پاک کرد و گفت: «الحمد لله الذی لم یخل حرمه»؛ خدا را شکر که حرمش را خالی نگذاشت! این وضع اخلاقی مردم مدینه است. داستان‌های زیادی را شما می‌بینید از شب‌نشینی‌های مردم مکه و مدینه. و نه فقط در بین افراد طبقهٔ پست و پایین، بین همه جور مردم. آدم گدای گرسنه بدبختی مثل اشعب طمّاع معروف که شاعر و دلقک بود، و مردم معمولی کوچۀ و بازار تا آقازاده‌های معروف قریش و حتی بنی‌هاشم که من مایل نیستم از آن‌ها اسم بیاورم، چهره‌های معروفی از آقازاده‌های قریش چه زنان و چه مردان، جزء همین کسانی بودند که غرق در این فحشا بودند. در زمان امارت همین شخص (حارث بن خالد) روزی عایشه بنت طلحه در حال طواف بود و این امیر به او تعلق خاطری داشت، وقت اذان شد، آن خانم پیغام داد که بگو اذان نگویند تا من طوافم تمام

شود. او دستور داد اذان عصر را نگویند. به او ایراد کردند، که تو برای خاطر یک نفر که دارد طواف می‌کند می‌گویی نماز مردم را تأخیر بیندازند؟ گفت: به خدا اگر تا فردا صبح هم طوافش طول می‌کشید می‌گفتم اذان نگویند!

۴. فساد سیاسی

این وضع آن روزگار است؛ آن وضع فکری، این وضع فساد اخلاقی و به جز این دو، فساد سیاسی ... که این هم یک عامل دیگر بود. اغلب شخصیت‌های بزرگ، سر در آخور تمنیات مادی، که به وسیله رجال حکومت برآورده می‌شد، داشتند. شخصیت بزرگی مثل محمد بن شهاب زهری که خودش قبلاً شاگرد امام سجاد هم بود به آن چنان وضعی می‌افتد که آن نامه معروف امام سجاد به وی صادر می‌شود، که در حقیقت نامه‌ای است برای تاریخ و نشان‌دهنده این است که او به چه وابستگی‌هایی دچار بوده است، و امثال محمد بن شهاب زیاد بودند. مطلبی را مرحوم مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - از ابن ابی الحدید نقل می‌کند که تکان‌دهنده است. مجلسی - علیه الرحمه - در بحارالانوار از قول جابر نقل می‌کند که امام سجاد فرمودند: «مَا تَذَرِي كَيْفَ تُصْنَعُ بِالنَّاسِ إِنْ حَدَّثْنَا هُمْ بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ضَجُّوْا وَإِنْ سَكَنَّا لَمْ يَسْمَعْنَا»^۱ (نمی‌دانیم با مردم چگونه رفتار کنیم؛ اگر آنچه از پیامبر خدا ﷺ شنیده‌ایم برایشان بازگو کنیم می‌خندند و اگر ساکت بمانیم مجاز نیستیم).

نه فقط قبول نمی‌کنند، بلکه به تمسخر می‌خندند. بعد ماجرای را ذکر می‌کند که حضرت حدیثی را نقل کردند برای جمعی. کسی در بین آن جمع بود، استهزا کرد و قبول نکرد. بعد درباره سعید بن مسیب و زهری می‌گوید که از منحرفین بودند - که البته در مورد سعید بن مسیب بنده قبول نمی‌کنم و دلایل دیگری هست که وی جزء حواریون امام بوده، اما در مورد زهری و خیلی‌های دیگر همین جور است. بعد می‌گوید: ابن ابی الحدید عده زیادی از شخصیت‌ها و رجال آن زمان را نام آورده است که این‌ها همه از اهل بیت،

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۳.

منحرف بودند و آن‌گاه از امام سجاده علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «ما بمكة والمدينة عشرون رجلا يحبنا»^۱ بیست نفر در همه مکه و مدینه نیستند که ما را دوست داشته باشند. این وضع دوران امام سجاده علیه السلام است در آن وقتی که ایشان می‌خواهد کار عظیم خود را شروع کند و این همان دورانی است که امام صادق علیه السلام بعدها فرمودند: «ارتد الناس بعد الحسين الا ثلاثة...»^۲ بعد از ماجرای عاشورا فقط سه نفر ماندند، و سه نفر را اسم می‌آورد که ابو خالد الکابلی، یحیی ابن ام الطویل و جبیر بن مطعم‌اند.

البته علامه شوشتري احتمال می‌دهند که جبیر بن مطعم درست نیست و حکیم بن جبیر بن مطعم است و در بعضی از نقل‌ها محمد بن جبیر بن مطعم است. در بحار الانوار روایاتی هم هست که چهار نفر را ذکر می‌کند و در بعضی از روایات پنج نفر را. این‌ها با هم قابل جمعند. این وضع امام سجاده علیه السلام، که در یک چنین زمین قفری^۳ آن حضرت مشغول کار خودشان می‌شوند. حالا امام سجاده باید چه کار کند؟

مسئولیت امام سجاده علیه السلام

امام اگر بخواهد آن هدف را تعقیب کند سه مسئولیت بر دوش خود حس می‌کند: اولاً، باید معارف دین را به مردم زمان خودش تعلیم بدهد. ما اگر بخواهیم یک حکومت اسلامی به وجود بیاوریم، امکان ندارد بدون اینکه مردم را با معارف دینی آشنا کرده باشیم بتوانیم امید آن چنان حکومتی را داشته باشیم. بنابراین، کار اول این است که معارف دینی به مردم تعلیم داده بشود.

ثانیاً، مسئله امامت که یک مسئله مهجوری شده و کلاً از ذهن‌ها دور شده و باید معنا شده، برای مردم تشریح و در ذهن‌های مردم بازسازی بشود: امامت یعنی چه؟ کی باید امام باشد؟ امام چه شرایطی دارد؟ چون بالاخره جامعه امام داشت و آن عبدالملک بود. مردم او را امام می‌دانستند. پیشوای جامعه بود. بعداً در بحث «امام» عرض خواهیم کرد که

۱. همان.

۲. همان، ج ۴۶، ص ۱۴۴.

۳. قفر: بیابان بی‌آب و علف. در اینجا کنایه از تنهایی امام سجاده علیه السلام است.

آن برداشتی که ما در طول این چند قرن اخیر از معنای امام داشتیم با آن معنایی که برای امام در صدر اسلام وجود داشته است بکلی متفاوت است. در آن زمان، هم موافقین و هم مخالفین ائمه علیهم السلام، امام را به همان معنایی می دانستند که ما امروز در جمهوری اسلامی می دانیم و می گوئیم: امام امت، رهبر ملت؛ یعنی حاکم دین و دنیا. برداشت ما در طول این دو سه قرن اخیر از امام چیز دیگری بود. برداشت ما این بود که جامعه یک نفری دارد که او از مردم مالیات می گیرد، مردم را به جنگ می برد، مردم را به صلح می خواند، امور مردم را اداره می کند، ادارات دولتی را درست می کند، دولت تشکیل می دهد، قبض و بسط می کند، او اسمش حاکم است. یک نفر دیگر هم آن طرف هست که دین مردم را درست می کند، اعتقاد مردم را درست می کند، قرائت نماز مردم را درست می کند و کارهایی دیگر از این قبیل (هر چه همتش باشد) آن هم اسمش عالم است. امام هم در دوران خودش به مثابه عالم در قرون بعد است. خلیفه کار خودش را می کرد، او هم دین مردم را درست می کرد یا اخلاق مردم را درست می کرد. در طول قرن های اخیر برداشت ما از امام این بوده است.

در حالی که در صدر اسلام برداشت همه از امام غیر این است. امام یعنی پیشوای جامعه، پیشوای دین و دنیا. بنی امیه چنین منصبی را ادعا داشتند. بنی العباس هم همین ادعا را داشتند. همان مخمورهای غرق شده در لهو و لعب دنیا، همه همین ادعا را داشتند. آن ها هم خودشان را امام می دانستند که اگر ان شاء الله برسیم و وقت بشود در این زمینه صحبت خواهیم کرد. پس به هر حال، جامعه امام داشت، امامش عبدالملک بود. امام سجاد باید برای مردم معنای امامت را، جهت امامت را، شرایط امامت را، آن چیزهایی که امام ناگزیر از آن هاست و آن چیزهایی که اگر نباشد، کسی نمی تواند امام باشد، این ها را باید برای مردم تشریح بکند؛ یعنی به طور خلاصه مسئله امامت. این دو.

ثالثاً، این که بگوئید من امامم، یعنی آن کسی که باید در آن جا قرار بگیرد منم.

این سه کاری است که امام سجاد علیه السلام باید می کرد. بیشترین تلاش را امام بر روی آن کار اول گذاشته است. چون همان طوری که گفتیم، زمینه، زمینه ای بود که نوبت به مسئله «من

امام» نمی‌رسید. باید دین مردم درست می‌شد، باید اخلاق مردم درست می‌شد، باید مردم از این غرقاب فساد بیرون می‌آمدند، باید جهت‌گیری معنوی، که لب‌الباب دین و روح اصلی دین است، دوباره در جامعه احیا می‌شد. لذا شما می‌بینید اکثر زندگی امام سجاده علیه السلام و کلمات آن حضرت در زهد است؛ هم‌ااش زهد. حتی در شروع یک سخن مربوط به هدف‌های سیاسی نیز می‌فرماید: «ان علامة الزاهدين قى الدنيا الراغبين فى الآخرة...»^۱ (نشانه زهدورزان در دنیا و مشتاقان آخرت ...)

و یا در یکی از کلام‌های کوتاه خود دنیا و رنگ و لعاب مادی آن را که برای همه جاذبه داشت این طور توصیف می‌کند: «أولا حرّ يدع هذه اللماظة لأهلها يعنى الدنيا فليس لأنفسكم ثمن الا الجنة فلا تتبعوها بغيرها»^۲ (آیا آزاد مردی نیست که این باقی مانده غذایی را که در لایه‌لای دندان‌ها مانده است را برای اهلش رها کند؟ مقصود دنیا است؛ چرا که جان شما قیمتی جز بهشت ندارد پس آن را به غیر از بهشت نفروشید.)

کلمات امام سجاده بیشترین زهد است، بیشترین معارف است، اما معارف را در لباس دعا بیان می‌کند. چون همان طوری که گفتیم، اختناق در آن دوران و نامساعد بودند وضع، اجازه نمی‌داد که امام سجاده با آن مردم بی‌پرده و صریح حرف بزند. نه فقط دستگاه‌ها نمی‌گذاشتند، مردم هم نمی‌خواستند، اصلاً آن جامعه یک جامعه نالایق و تباه شده و ضایع بود که باید بازسازی می‌شد. ۳۴-۳۵ سال، از سال ۶۱ تا ۹۵ زندگی امام سجاده این طور گذشت. البته هر چه می‌گذشت وضع بهتر می‌شد. لذا در همان حدیث «ارتدّ الناس بعد الحسين» امام صادق علیه السلام سپس می‌فرماید: «ثم انّ الناس لحقوا و كثروا»^۳ بعداً مردم ملحق شدند و زیاد شدند.

و ما می‌بینیم که همین طور است و دوران امام باقر علیه السلام که می‌رسد (بعداً عرض خواهم کرد) وضع فرق کرده است. این به خاطر زحمات ۳۵ ساله امام سجاده است. در کلمات امام سجاده توجه به کادر سازی هم هست. در کتاب شریف تحف العقول

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۳۰۶.

۳. همان، ج ۴۶، ص ۱۴۴.

چند فقره کلام طویل از امام سجاده نقل شده. من متأسفانه وقت نکردم نگاه کنم به کتاب‌های دیگر که اگر نمونه‌های دیگری از این کلمات از امام سجاده علیه السلام هست پیدا کنم، و گمان هم نمی‌کنم که باشد یا زیاد باشد. کلمات کوتاه چرا، اما کلمات بلند مثل آن دو سه تا حدیث مفصلی که از آن حضرت در تحف العقول نقل شده فکر نمی‌کنم باشد. لحن این احادیث و نحوه خطاب آن‌ها نشان‌دهنده کاری است که امام سجاده می‌کرد. یکی از آن سه حدیث معلوم است که خطاب به عامه مردم است، با «ایها الناس»^۱ شروع می‌شود. در این خطاب، تذکر به معارف اسلامی است. حضرت در این حدیث مفصل می‌فرماید که وقتی انسان را در قبر می‌گذارند از ربّ او سؤال می‌کنند، از پیغمبر او سؤال می‌کنند، از دین او سؤال می‌کنند، از امام او سؤال می‌کنند. این یک لحن ملایم و رقیقی است که به درد عامه مردمی که در حیطه تبلیغات امام سجاده قرار داشتند می‌خورد. اما یک حدیث دیگر هست که طور دیگری شروع می‌شود و مضمون آن هم نشان می‌دهد که مربوط به خواص است. این طور شروع می‌شود: «كفانا الله و اياكم كيد الظالمين و بغى الحاسدين و بطش الجبارين اياها المؤمنون لا يفتنكم الطواغيت»؛^۲ (خدا ما و شما را از نیرنگ ستمکاران و طغیان حسد و رزان و درازدستی زورگویان کفایت کند. ای مؤمنان! طاعوتیان نفریندتان).

این لحن مربوط به عامه مردم نیست، مشخص است که مال یک عده خاصی است. نوع سوّمی هم هست که از برخی مطالب آن برمی‌آید که مربوط به جمع محدودتر و اشخاص زبده‌تری است. شاید مخاطب آن همان جمعی از اصحاب باشند که اسرار امامت و تلاش هدفدار امام را می‌دانسته و در سلک محرمان راز قرار داشته‌اند. در آنجا خطاب به یاران چنین شروع می‌شود: «ان علامة الزاهدين في الدنيا الراغبين في الآخرة تركهم كلّ خلیط و خلیل و رفضهم كلّ صاحب لا یرید ما یریدون»؛^۳ (نشانه زهد و رزان در دنیا و مشتاقان آخرت ترک کردن هر همدم و دوستی است و روی گردانی از هر همراهی که آنچه را آنان می‌خواهند نمی‌خواهد).

۱. ابن شعبه الحرانی، تحف العقول، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه

مدرسین، ج دوم، ص ۲۴۹.

۲. همان، ص ۲۵۲.

۳. همان، ص ۲۷۲.

می شود حدس زد که امام در طول این مدت یا در دوره های مختلف یا با جمع های مختلف دو سه نوع بیان و تعلیمات داشته اند. بعضی آن طورند و بعضی این طور، در بعضی اشاره به دستگاه حاکم و طواغیت زمان می کند و در بعضی دیگر فقط به کلیات و مسائل اسلامی اکتفا شده و لا غیر.

این زندگی امام سجاد علیه السلام است که در طول این ۳۵ سال آرام آرام آن محیط تاریک و ظلمانی را، آن مردم غافل و بی خبر را از چنگ شهوات از یک طرف، و تسلط دستگاه های جبار از یک طرف و کمند علماء سوء و وابسته به دستگاه ها از یک طرف خلاص می کند و نجات می دهد. و مجموعاً یک عده و یک مجموعه مؤمن علاقه مند و صالحی که بتوانند قاعده ای بشوند برای کارهای آینده، به وجود می آورد. البته جزئیات زندگی آن حضرت جای بحث چند ساعته جداگانه ای دارد که بنده ساعت های متمادی راجع به آن صحبت کرده ام و اکنون بیش از این در بحث کنونی مان نمی گنجد.

دوران امام باقر علیه السلام

سپس نوبت به امام باقر علیه السلام می رسد. در زندگی امام باقر علیه السلام دنباله همان خط را مشاهده می کنیم، منتها وضع بهتر شده است. آن جا هم تکیه بیشتر بر تعلیمات دین و معارف اسلامی است. اما اولاً مردم، آن بی اعتنایی و بی مهری را دیگر نسبت به خاندان پیغمبر ندارند. وقتی امام باقر علیه السلام وارد مسجد مدینه می شود عده ای از مردم همواره گرد او حلقه می زنند و از او استفاده می کنند. راوی می گوید: امام باقر را در مسجد مدینه دیدم «و حوله اهل خراسان و غیرهم»^۱ از بلاد دوردست، از خراسان و جاهای دیگر عده ای دور حضرت را گرفته بودند. این نشان دهنده این است که تبلیغات دارد مثل امواجی در سرتاسر جهان اسلام گسترش پیدا می کند و مردم نقاط دوردست دلشان به اهل بیت دارد نزدیک می شود. یا در یک روایت دیگر دارد: «احتوشه اهل خراسان»؛ یعنی، در حاشیه او نشسته و او را در میان خود گرفته بودند و آن حضرت با آن ها درباره مسائل حلال و حرام صحبت می کرد.

بزرگان علمای زمان پیش امام باقر علیه السلام درس می خوانند و استفاده می کنند. شخصیت معروفی مثل عکرمه شاگرد ابن عباس وقتی می آید خدمت امام باقر علیه السلام تا از آن حضرت حدیث بشنود (شاید هم برای این که آن حضرت را امتحان بکند!) دست و بالش می لرزد و در آغوش امام می افتد. بعد خودش تعجب می کند، می گوید: من بزرگانی مثل ابن عباس را دیدم و از آن ها حدیث شنیدم، هرگز یا بن رسول الله این حالتی که در مقابل تو برایم دست داد برایم پیش نیامده بود. امام باقر علیه السلام در جوابش ببینید چقدر صریح می گویند: «ویلک یا عبید اهل الشام انک بین یدی ثبوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمی»^۱ تو در مقابل عظمت معنویت است که این جور به خودت می لرزی ای بنده کوچک شامیان.

کسی مثل ابوحنیفه که از فقها و بزرگان زمان است می آید خدمت امام باقر علیه السلام و از آن حضرت معارف و احکام دین را فرامی گیرد و بسیاری از علمای دیگر جزو شاگردان امام باقر علیه السلام هستند. وصیت علمی امام باقر علیه السلام در اکناف عالم می پیچد که به باقرالعلوم معروف می شود. پس ملاحظه می کنید که وضع اجتماعی و وضع عاطفی مردم و احترامات آن ها نسبت به ائمه علیهم السلام در زمان امام باقر علیه السلام چقدر فرق کرده است. به همین نسبت می بینیم که حرکت سیاسی امام باقر علیه السلام هم تندتر است؛ یعنی امام سجاده علیه السلام در مقابله با عبدالملک تندی و سخن درشت و سخنی که بتوانند آن را قرینه ای بر مخالفت بگیرند، ندارد. عبدالملک به امام سجاده علیه السلام درباره فلان موضوع نامه می نوشت، حضرت هم جواب آن را می دادند، البته جواب پسر پیغمبر همیشه یک جواب محکم و متین و دندان شکن است، اما در آن تعرض خصمانه صریح نیست. اما در مورد امام باقر علیه السلام وضع طور دیگری است. حرکت امام باقر علیه السلام آن چنان است که هشام بن عبدالملک احساس وحشت می کند و می بیند که باید آن حضرت را زیر نظر قرار دهد و می خواهد آن حضرت را به شام ببرد. البته امام سجاده علیه السلام را هم در دوران امامتشان (بعد از آن دفعه اول که از کربلا شروع شده) با غل و زنجیر به شام برده اند، لکن وضع آن جا جور دیگری است و امام سجاده علیه السلام با ملاحظه بیشتری همیشه برخورد می کردند، اما در مورد امام باقر علیه السلام لحن کلام را تندتر می بینیم.

من چند روایت دیدم در مذاکرات حضرت باقر علیه السلام با اصحابشان که نشانه دعوت به حکومت و خلافت و امامت و حتی نوید آینده در آنها مشاهده می شود. یک روایت، روایتی است که در بحار الانوار به این مضمون نقل شده است: «عن الحكم بين عتيبة قال بينا أنا مع أبي جعفر عليه السلام والبيت غاص بأهله، إذ أقبل شيخ يتوكأ على عنزة له، حتى وقف على باب البيت فقال: السلام عليك يا بن رسول الله ... فوالله اني لأحبكم وأحب من يحبكم، والله ما أحبكم وأحب من يحبكم لطمع في دنيا، وانني لأبغض عدوكم وأبرء منه، والله ما أبغضه وأبرء منه لو تر كان بيني وبينه، والله اني لأحل حلالكم وأحرم حرامكم، وانتظر امركم، فهل ترجولي جعلني الله فداك؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: الی، الی، حتی اقعده علی جنبه. ثم قال: ایها الشیخ ان ابي علي بن الحسين عليه السلام أتاه رجل فسئل عن مثل الذي سئلتني عنه فقال له ابي عليه السلام ان تمت ترد علي رسول الله صلى الله عليه وآله و علي علي و الحسن و الحسين و علي علي بن الحسين، و يثج قلبك، و يبرد فؤادك و تقر عينك و تستقبل بالروح والريحان مع الكرام الكاتبين، لو قد بلغت نفسك ههنا - و أهوي بيده الى حلقه - و ان تعيش ترى ما يقر الله به عينك و تكون معنا في السنام الاعلى»^۱ حکم بن عتیبه گفت: در حالی که با ابي جعفر عليه السلام بودیم و خانه اش پر بود از مردان، در این حال پیرمردی که بر چوب دستی تکیه داده بود پیش آمد تا اینکه بر درگاه خانه ایستاد و گفت: سلام بر تو ای پسر رسول خدا صلى الله عليه وآله ... به خدا سوگند من شما را و هر کس که شما را دوست بدارد دست دارم و این دوستی من به خاطر طمع در دنیا نیست و دشمنان شما را ناخوش می دارم و از او برانت می جویم و به خدا سوگند این بغض و برانت ناشی از خصومتی بین من و ایشان نیست و به خدا سوگند من حلال شما را حلال می دانم و حرامتان را حرام می شمارم و چشم انتظار امر شما هستم، پس آیا امید آن برای من هست جانم به فدایت؟ ابو جعفر عليه السلام فرمود: به نزد من بیا، تا اینکه او را در کنار خود نشاند. پس گفت: ای پیرمرد کسی نزد پدرم علی بن الحسین عليه السلام آمد و همین پرسش را که از من پرسیدی از او پرسید. پدرم به او گفت: اگر بمیری به سوی پیامبر صلى الله عليه وآله و علی عليه السلام و حسن عليه السلام و حسین عليه السلام و علی بن الحسین عليه السلام می روی و قلبت آرام خواهد یافت و دلت

خنک خواهد شد و چشمانت روشنی یابند و با روح و ریحان همراه با کرام الکاتبین به پیشوازت می آیند. اگر جانت به اینجا برسد - و با دست به گلوی خود اشاره کرد - و اگر زنده بمانی، آنچه را خدا با آن چشمت را روشن می سازد خواهی دید و با ما برفراز برین خواهی بود.

چنین تعبیراتی در کلام امام باقر علیه السلام هست که حاکی از امید دادن به شیعیان در مورد آینده است. در یک روایت دیگر برای قیام، تعیین وقت شده و این چیز عجیبی است. عن ابی حمزة الثمالی بسند عال (در کافی است). «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ كَانَ وَقْتُ هَذَا الْأَمْرِ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ النَّارِضِ فَأَخْرَجَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمْ الْخَبِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السُّنْثَى وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتًا عِنْدَنَا وَ يَفْخُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^۱ گفت: از اباجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: ای ثابت، خداوند تبارک و تعالی زمان این امر را در سال هفتاد مقرر فرموده بود و چون حسین - صلوات الله علیه - کشته شد، خشم الهی بر اهل زمین شدت گرفت و آن را تا ۱۴۰ به تأخیر انداخت. پس ما با شما در این باره سخن گفتیم و شما سخنان ما را افشا کردید و پرده پوشش را برداشتید و پس از آن خداوند وقتی برای این امر نزد ما قرار نداد و خدا محو می کند آنچه را که بخواهد و اثبات می کند آنچه را که بخواهد و اساس کتاب در نزد اوست.

ابو حمزه می گوید: «فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ قَدْ كَانَ كَذَلِكَ»^۲ (پس در این باره با اباعبدالله علیه السلام سخن گفتم و او فرمود: چنین بوده است).

سال ۱۴۰ اواخر دوران زندگی امام صادق علیه السلام است. این همان چیزی است که من قبل از این که این حدیث را ببینم از روال زندگی ائمه استشمام می کردم و به نظرم می رسید که دوران حکومتی که امام سجاده علیه السلام آن طور برایش کار می کند و امام باقر علیه السلام آن طور، قاعدتاً می افتد به زمان امام صادق علیه السلام. وفات امام صادق سال ۱۴۸ است، و این وعده برای

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲. همان.

سال ۱۴۰ است. سال ۱۴۰ همچنین بعد از سال ۱۳۵، که قبلاً اهمیت و مؤثر بودن آن را عرض کردم، یعنی سال روی کار آمدن منصور. اگر منصور روی کار نمی‌آمد یا اگر حادثه بنی عباس پیش نمی‌آمد، گویا تقدیر عادی الهی این بود که در سال ۱۴۰ باید حکومت الهی و اسلامی سرکار می‌آمد. حالا این بحث دیگری است که آیا این که این آینده مورد انتظار و توقع خود انمه علیه السلام هم بوده یا آن‌ها می‌دانسته‌اند که قضاء الهی چیز دیگری است؟ این را فعلاً بحث ندارم و می‌تواند یکی از فصول جداگانه این بحث باشد. فعلاً صحبت من در وضع امام باقر علیه السلام است که ایشان تصریح می‌کنند که تشکیل نظام الهی در سال ۱۴۰ مقدّر بود، ما آن را به شما گفتیم و شما افشا کردید و خدای متعال آن را به تأخیر انداخت. دادن چنین امیدها و طرح چنین وعده‌هایی خود یکی از خصوصیات دوران امام باقر علیه السلام است. البته درباره زندگی امام باقر هم ساعت‌های متمادی باید بحث کرد تا تصویری از زندگی آن حضرت به دست بیاید. بنده در آن مورد هم بحث‌های طولانی کرده‌ام. اجمالاً در زندگی آن حضرت، عنصر مبارزه سیاسی واضح‌تر است، منتها نه مبارزه حاد مسلحانه. زید بن علی، برادر آن حضرت، به ایشان مراجعه می‌کند، حضرت می‌فرمایند: قیام نکن و او نیز اطاعت می‌کند. این که دیده می‌شود بعضی به جناب زید اهانت می‌کنند به تصور اینکه ایشان حرف امام را که گفته بودند «قیام نکن» اطاعت نکرده است، تصور نادرست و غلطی است. امام باقر علیه السلام که فرمودند قیام نکن، او اطاعت کرد و قیام نکرد، با امام صادق علیه السلام مشورت کرد، امام فرمودند قیام نکن، بلکه او را تشویق هم کردند. پس از شهادتش هم امام صادق علیه السلام آرزو کردند که ای کاش من جزء کسانی بودم که با زید بودم. بنابراین، جناب زید به هیچ وجه نباید مورد این بی‌لطفی قرار بگیرد. باری، امام باقر علیه السلام قیام مسلحانه را قبول نکرده‌اند، اما مبارزه سیاسی در زندگی ایشان واضح است و آن را در سیره آن حضرت می‌شود فهمید، در حالی که در دوران امام سجاد احساس مبارزه صریح نمی‌شد.

هنگامی که دوران زندگی این بزرگوار به پایان می‌رسد می‌بینیم که آن حضرت حرکت مبارزی خود را با ماجرای عزاداری در منی ادامه می‌دهد. وصیت می‌کند که ده سال در

منی برای ایشان گریه کنند: «الفوائد تنذیفی عشر سنین بمنی»^۱ (نوحه گران ده سال در منی برایم عزاداری کنند.) این ادامه همان مبارزه است. گریه بر امام باقر آن هم در منی، این به چه منظور است؟ در زندگی ائمه علیهم السلام آن جایی که بر گریه تحریض شده ماجرای امام حسین علیه السلام است که روایات متقن مسلم قطعی در آن باره داریم. جای دیگر بنده یادام نمی آید، مگر در مورد حضرت رضا، آن هم در هنگام حرکتشان، که خاندان خود را جمع کردند تا برایشان گریه کنند که یک حرکت کاملاً سیاسی و جهت دار و معنی داری بود و مربوط به پیش از رحلت امام است. فقط در مورد امام باقر علیه السلام امر به گریه پس از شهادت است که وصیت می کنند و ۸۰۰ درهم از مال خودشان را می گذارند که این کار را در منی بکنند. منی با عرفات فرق دارد، با مشعر فرق دارد، با خود مکه فرق دارد. در مکه مردم متفرقند و هر کس مشغول کار خود است، عرفات یک صبح تا عصر بیشتر نیست، صبح که می آیند خسته اند، عصر هم با عجله می روند که به کارشان برسند، مشعر چند ساعتی در شب است، گذرگاهی است در راه منی، اما منی سه شب متوالی است، کسانی که در این سه شبانه روز، روزها خودشان را به مکه برسانند و شب برگردند کم هستند، غالباً آن جا می مانند، بخصوص در آن زمان و با وسایل آن روز. در حقیقت، هزاران نفر که از اکناف عالم اسلام آمده اند سه شبانه روز یک جا جمعند.

هر کسی به سهولت درک می کند که این جا جای مناسبی برای تبلیغات است، هر پیامی که باید به سراسر دنیای اسلام برسد خوب است آن جا مطرح شود، مخصوصاً با وضع آن روز که رادیو، تلویزیون، روزنامه و وسایل ارتباط جمعی وجود نداشته است. وقتی عده ای بر یکی از اولاد پیغمبر گریه می کنند قاعدتاً همه سؤال خواهند کرد که چرا گریه می کنند؟ بر هر مرده ای که پس از گذشت سال ها، آن همه گریه نمی کنند، مگر به او ظلم شده است؟ مگر کشته شده است؟ چه کسی به او ظلم کرده؟ چرا بر او ظلم شده است؟ سؤال های فراوانی از این قبیل مطرح می شود. و این همان حرکت سیاسی مبارزی بسیار دقیق و حساب شده است.

در دوران زندگی سیاسی امام باقر علیه السلام نکته‌ای توجه مرا جلب کرد و آن این است که استدلال‌هایی که در نیمه اول قرن هجری در باب خلافت بر زبان اهل بیت می‌گذشت همان‌ها را امام باقر علیه السلام تکرار می‌کند. خلاصه آن استدلال این است که عرب بر عجم تفاخر کردند به خاطر پیغمبر، و قریش بر غیر قریش تفاخر کردند به خاطر پیغمبر. اگر این درست است، پس ما که نزدیکان و خاندان پیغمبریم اولی به پیغمبریم از دیگران، با این حال، ما را کنار می‌زنند و دیگران خود را وارث حکومت او می‌دانند. اگر پیامبر مایه تفاخر قریش بر دیگران و مایه تفاخر عرب به عجم است، پس موجب اولویت ما بر دیگران نیز هست. این استدلالی است که در صدر اول بارها در کلمات اهل بیت تکرار شده است. اکنون می‌بینیم امام باقر هم در سال‌های بین ۹۵ و ۱۱۴، که دوران امامت آن حضرت است، این کلمات را بیان می‌کند. و محاجه برای خلافت چیز خیلی معنی داری است.

دوران امام صادق علیه السلام

دوران امام باقر علیه السلام هم تمام می‌شود و از سال ۱۱۴ امام صادق علیه السلام شروع می‌شود و تا سال ۱۴۸ ادامه می‌یابد. امام صادق علیه السلام دو مرحله را در این مدت طی می‌کنند: یکی از ۱۱۴ تا سال ۱۳۲ یا ۱۳۵ (یعنی، یا تا غلبه بنی عباس یا تا خلافت منصور)، این یک دوره است که باید آن را دوره آسایش و گشایش دانست و همان است که معروف شده به خاطر نزاع بنی امیه و بنی عباس ائمه فرصت کردند معارف تشیع را بیان کنند. این مخصوص همین دوران است، زمان امام باقر علیه السلام چنان چیزی نبود، بلکه زمان قدرت بنی امیه بود و هشام بن عبدالملک که درباره‌اش گفته‌اند: «و کان هشام رجلهم» و بزرگ‌ترین شخصیت بنی امیه بعد از عبدالملک بود، در زمان امام باقر علیه السلام حکومت می‌کرده است. بنابراین، زمان امام باقر علیه السلام هیچ‌گونه اختلافی بین کسی و کسی که موجب این باشد که ائمه بتوانند از فرصت استفاده کنند نبوده است. جنگ‌های داخلی و اختلافات سیاسی مربوط به زمان امام صادق علیه السلام آن هم این دوران نخستین است که آهسته، آهسته دعوت بنی عباس و گسترش آن آغاز شده بود و نیز اوج دعوت شیعی علوی در سرتاسر دنیای اسلام بود که اکنون مجال شرح آن نیست.

آن وقتی که امام صادق علیه السلام به امامت رسیدند در دنیای اسلام، در آفریقا، در خراسان، در فارس، در ماوراءالنهر، در جاهای مختلف دنیای اسلام درگیری‌ها و جنگ‌های زیادی بود و مشکلات بزرگی برای بنی امیه پیش آمده بود و امام صادق علیه السلام از فرصت استفاده کردند برای تبیین و تبلیغ همان سه نقطه‌ای که در زندگی امام سجاد اشاره شد؛ یعنی معارف اسلامی، مسئله امامت و بخصوص تکیه بر روی امامت اهل بیت، و این سومی در دوران زندگی امام صادق علیه السلام در مرحله اول آن به وضوح مشاهده می‌شود.

یک نمونه این است که عمرو بن ابی المقدام، روایت می‌کند: «رَأَيْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَوْمَ عَرَفَةَ بِالْمَوْقِفِ وَهُوَ يَنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ» حضرت در عرفات در روز عرفه در اجتماع مردم و در وسط مردم ایستاده بود و با بلندترین فریاد جمله‌ای را می‌گفت؛ به یک طرف رو می‌کرد این جمله را می‌گفت و بعد به آن طرف دیگر رو می‌کرد و می‌گفت، سپس به طرف دیگر و طرف دیگر. در هر طرف سه مرتبه جملاتی را تکرار می‌کرد (توجه کنید به کاربرد کلمه امام و اثرات این بیان؛ یعنی بیدار کردن مردم نسبت به حقیقت امامت و برانگیختن این فکر که آیا اینهایی که سرکارند شایسته امامتند یا نه؟) و آن جملات این بود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ الْإِمَامَ ثُمَّ كَانَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام ثُمَّ هَذِهِ فَيُنَادِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ يَسَارِهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اثْنَتَيْ عَشَرَ صَوْتًا»^۱ ای مردمان، پیامبر صلی الله علیه و آله پیشوا بود، سپس علی بن ابیطالب علیه السلام بود، سپس حسن علیه السلام، سپس حسین علیه السلام، سپس علی بن الحسین علیه السلام، سپس محمد بن علی و آن‌گاه هاه یا هه (این جمله‌ای است که من نتوانستم بخوانم، اگر کسی توانست بخواند بعد به من هم بگوید) مجموعاً دوازده مرتبه این جملات را تکرار کرد. راوی می‌گوید: پرسیدم که هاه یا هه یعنی چه؟ گفتند: در لغت بنی فلان یعنی من، کنایه از خود آن حضرت، یعنی بعد از محمد بن علی من امامم.

نمونه دیگر: «قَالَ قَدَمَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَى خُرَاسَانَ فَدَعَا النَّاسَ إِلَى وَلايَةِ

جعفر بن محمد؛^۱ (شخصی از اهل کوفه به خراسان آمد و مردم را به ولایت جعفر بن محمد علیه السلام دعوت کرد).

یک نفر بلند شده از مدینه رفته به خراسان و مردم را به ولایت جعفر بن محمد دعوت می‌کند؛ یعنی حکومت ایشان. شما ببینید در دوران مبارزات ایران، آن وقتی که ما توانستیم بگوییم جمهوری اسلامی یا حکومت اسلامی کی بود؟ در تمامی طول سال‌های مبارزه ما حداکثر می‌توانستیم نظر اسلام در باب حکومت را بگوییم و حدود آن را؛ یعنی این‌که بگوییم اسلام برای حکومت چه ضوابطی معین کرده و حاکم دارای چه شرایطی است. این حداکثر چیزی بود که در این باب می‌شد گفت و هرگز نوبت به داعیه حکومت اسلامی یا نام بردن از شخص خاص به عنوان حاکم نمی‌رسید. سال ۵۷ یا حداکثر در محافل خصوصی، سال ۵۶ بود که ما حکومت اسلامی را به عنوان داعیه مشخص مطرح کردیم و تازه حاکمش را معین نمی‌کردیم. پس ببینید این‌که در زمان امام صادق علیه السلام بلند می‌شوند می‌روند در اقصی نقاط کشور اسلامی، مردم را به حکومت امام صادق دعوت می‌کنند، این معنایش چیست؟ آیا معنایش غیر از نزدیک شدن زمان موعود است؟ این همان سال ۱۴۰ است، این همان چیزی است که خیز حرکت ائمه به طور طبیعی، آن را ایجاب می‌کرده و تشکیل حکومت اسلامی در آن دوران را نوید می‌داده است. خوب، مردم را دعوت می‌کنند به حکومت و ولایت جعفر بن محمد. ولایت را امروز، ما خوب می‌فهمیم. سابقاً ولایت را به محبت معنی می‌کردند. مردم را دعوت کردن به ولایت یعنی به محبت جعفر بن محمد؟ این‌که دعوت ندارد، محبت چیزی نیست که جامعه را به آن دعوت کنند. به علاوه، اگر ولایت را به محبت معنی کنیم دنباله حدیث معنا ندارد، توجه بکنید: «فرقة اطاعت و اجابت»؛ یک فرقه اطاعت و اجابت کردند. «و فرقة جحدت و انکرت»؛ یک عده انکار کردند و قبول نکردند. [محبت اهل بیت را چه کسی در دنیای اسلام انکار و رد می‌کرد؟! «و فرقة ورعت و وقفت»؛ یک فرقه هم ورع به خرج داند و توقف کردند.

تورع و توقف دیگر به هیچ وجه متناسب با محبت نیست، این قرینه است بر این که مقصود از ولایت چیز دیگری است و همان حکومت است. دنباله حدیث این است: «فخرج من كل فرقة رجل فدخلوا على ابي عبدالله عليه السلام...»^۱ (از هر یک از گروه‌ها شخصی آمد و نزد ابي عبدالله عليه السلام حاضر شدند).

این گفته به وضوح نشان می‌دهد که شخصی که در خراسان آن دعوت را می‌کرده، کاری موافق رضای امام انجام می‌داده و شاید فرستاده خود ایشان بوده است.

این مربوط به مرحله اول از دوران امام صادق عليه السلام است و نشانه‌هایی از این قبیل در زندگی آن حضرت هست که به گمان زیاد، همه مربوط به همین مرحله است. تا این که منصور به خلافت می‌رسد. وقتی منصور بر سر کار می‌آید وضع سخت می‌شود و زندگی حضرت برمی‌گردد به وضعی که شاید منطبق باشد بر وضع دوران زندگی امام باقر عليه السلام. اختناق حاکم می‌شود و فشارهای گوناگون بر آن حضرت وارد می‌گردد. بارها حضرت به حیره، واسط، رمیله، و جاهای دیگر احضار یا تبعید می‌شوند. دفعات متعدد خلیفه آن حضرت را مورد خطاب و اقدام‌های خشم‌آلود قرار می‌دهد. یک بار گفت: «قتلنی الله ان لم اقتلک»^۲ خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم.

یک بار به حاکم مدینه دستور داد که: «أَنْ أَخْرِقَ عَلَيَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَارَهُ»؛ خانه جعفر بن محمد را بسوزان و بر سرش ویران کن. که حضرت از آتش عبور کردند و با جملات کوبنده و حرکت متوکلانه خود، نمایش غریبی را نشان دادند: «أَنَا ابْنُ أَغْرَاقِ الثُّرَيِّ أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ عليه السلام»^۳ من فرزندِ رگ‌های تپنده زمینم، من فرزند ابراهیم خلیل الله هستم. که این خود بیشتر آن مخالفین را منکوب کرد. برخورد بین منصور و حضرت صادق غالباً برخورد بسیار سختی است، بارها حضرت را تهدید کرد. البته روایاتی هم هست که حضرت پیش منصور تذلل و اظهار کوچکی کرده‌اند، و بی شک هیچ یک از آن‌ها درست نیست. من دنبال این روایات رفتم و به این نتیجه رسیدم که هیچ اصل و اساسی ندارد.

۱. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۷۲.

۲. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۷۶.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۷۳.

غالباً می‌رسد به ربیع حاجب که فاسق قطعی است و از نزدیکان منصور است. عجیب این‌که بعضی گفته‌اند: ربیع شیعه یا دوستدار اهل بیت بوده! ربیع کجا و شیعه بودن کجا؟ ربیع بن یونس نوکر مطیع و گوش به فرمان منصور است، از آن افرادی است که از کودکی به دستگاه بنی عباس راه یافته و نوکری آن‌ها را کرده و حاجب منصور شده و بعد هم به آنان خدمات فراوانی کرده و بالاخره به وزارت رسیده است. وقتی که منصور می‌مرد، اگر ربیع نبود خلافت از دست خانواده منصور بیرون می‌رفت و شاید به دست عموهایش می‌افتاد. ربیع که به تنهایی در بالین منصور بود، وصیت‌نامه‌ای را جعل کرد به نام مهدی پسر منصور و مهدی را به خلافت رساند. فضل بن ربیع که بعدها در دستگاه هارون و امین وزارت داشت، پسر همین شخص است. این خانواده، خانواده‌ای هستند که به وفاداری به بنی عباس معروفند و هیچ ارادت‌ی به اهل بیت نداشته‌اند و هر چه ربیع راجع به امام گفته دروغ و جعل است و هدف از آن این بود که حضرت را در سمعه آن روز محیط اسلامی آدمی وانمود کند که در برابر خلیفه تذلل می‌کند، تا دیگران هم تکلیف خودشان را بدانند.

باری، برخورد بین امام صادق و منصور خیلی تند است تا به شهادت امام صادق منتهی می‌شود در سال ۱۴۸.

دوران امام کاظم علیه السلام

دنباله طرح کلی در زندگی امام موسی بن جعفر علیه السلام فوق العاده پرماجرا و شورانگیز است و به نظر من اوج حرکت مبارزی ائمه مربوط به دوران زندگی این بزرگوار است که متأسفانه از زندگی آن حضرت یک گزارش درست و روشن‌گر در دست نداریم. گاه چیزهایی در زندگی آن حضرت دیده می‌شود که بیننده را مبهوت می‌کند. مثلاً، از بعضی روایات برمی‌آید که ایشان چندی دور از چشم عمال حکومت و شاید مخفی یا متواری بوده‌اند؛ یعنی دستگاه هارون در تعقیب آن حضرت بوده و ایشان را پیدا نمی‌کرده است. خلیفه کسانی را می‌برده و شکنجه می‌کرده که بگویند موسی بن جعفر کجاست؟ و این یک امر

بی سابقه در زندگی ائمه است. از جمله ابن شهر آشوب در مناقب روایتی را نقل می‌کند که چنین چیزی از آن برمی‌آید: «دخل موسى بن جعفر عليه السلام بعض قری الشام متکراً هاربا»^۱ (حضرت موسی بن جعفر عليه السلام ناشناخته و گریزان وارد برخی قریه‌های شام شدند).

درباره هیچ‌یک از ائمه چنین چیزی نداریم. این‌ها نشان‌دهنده یک جرقه‌هایی در زندگی امام موسی بن جعفر است و با ملاحظه این‌هاست که معنای آن زندان حبس ابد کذایی معلوم می‌شود و آلا هارون، اول که به خلافت رسید و به مدینه آمد، همان‌طور که شنیده‌اید، موسی بن جعفر را کاملاً مورد نوازش قرار داد و احترام کرد. و این داستان معروف است که مأمون نقل می‌کند که حضرت بر درازگوشی سوار بودند و آمدند تا وارد منطقه‌ای که هارون نشسته بود شدند. هر چه خواستند پیاده بشوند هارون نگذاشت، قسم داد که باید تا نزد بساط من سواره بیاید و ایشان سواره آمدند، و آن حضرت را احترام کرد و با هم، چنین و چنان گفتند. وقتی می‌رفتند، هارون به من و امین گفت: رکاب ابی الحسن را بگیرید ... تا آخر داستان. جالب این‌که در این روایت مأمون می‌گوید: پدرم هارون به همه ۵ هزار دینار و ۱۰ هزار دینار (یا درهم) عطیه و جایزه می‌داد، به موسی بن جعفر ۲۰۰ دینار داد، در حالی که وقتی حال حضرت را می‌پرسید حضرت به او از گرفتاری‌های زیاد و بدی وضع معیشت و عایله زیاد شکایت کرد ... (که حالا این حرف‌ها هم از امام بسیار جالب و پر معنی است و برای بنده و کسانی که تقیه دوران مبارزه را آزموده‌اند خیلی آشناست و کاملاً قابل فهم است که چطور می‌شود امام به مثل هارونی اظهار کند که وضع‌مان خوب نیست، زندگیمان نمی‌گذرد. در این‌گونه حرف زدن هیچ تذلل نیست و خیلی از شماها می‌دانم که در دوران رژیم جبار و دوران خفقان طبیعتاً از این کارها کرده‌اید و کاملاً هم قابل درک است که انسان با سخنی از این قبیل، دشمن را از وضع و حال و کار خود غافل کند) و قاعدتاً با این اظهارات، هارون باید برای آن حضرت مبالغه زیاد و مثلاً پنجاه هزار دینار (یا درهم) در نظر می‌گرفت. اما فقط ۲۰۰ دینار می‌دهد. می‌گوید: از پدرم علت این کار را پرسیدم، گفت: اگر به او مبلغی را که به گردن گرفتم بدهم

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، نجف اشرف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶ هـ. ق، ج ۴، ص ۲۱۱.

اطمینان ندارم که اندکی بعد با صدهزار شمشیر زن از شیعیان و دوستانش به جان من نیفتد. این برداشت هارون است و به نظر من هارون درست هم فهمیده بود.

بعضی خیال می‌کنند که این برداشت ناشی از سعایت‌ها بوده است، ولی این حقیقت قضیه بود. آن زمانی که موسی بن جعفر علیه السلام با هارون مبارزه می‌کرد واقعاً اگر پولی در دستگاه خود داشت خیلی کسان بودند که آماده بودند در کنار موسی بن جعفر شمشیر بزنند و نمونه‌هایش را در مورد غیر ائمه علیهم السلام، یعنی امام‌زادگان، دیده‌ایم و ائمه یقیناً بیشتر می‌توانستند مردم را دور خود جمع کنند.

بنابراین، دوران موسی بن جعفر علیه السلام دوران اوج است که بعدها به زندانی شدن آن حضرت منتهی می‌شود.

دوران امام رضا علیه السلام

هنگامی که نوبت به امام هشتم علیه السلام می‌رسد، باز دوران، دوران گسترش و رواج و وضع خوب ائمه است و شیعه در همه جا گسترده شده و امکانات بسیار زیاد است که منتهی می‌شود به مسئله ولایتعهدی. البته در دوران هارون، امام هشتم در نهایت تقیه زندگی می‌کردند؛ یعنی کوشش و تلاش را داشتند، حرکت را داشتند، تماس را داشتند، منتها با پوشش کامل. آدم می‌تواند بفهمد - مثلاً - دعبیل خزاعی که درباره امام هشتم در دوران ولایتعهدی آن‌طور حرف می‌زند، دفعاتاً از زیر سنگ بیرون نیامده بود. جامعه‌ای که دعبیل خزاعی می‌پرورد یا ابراهیم بن عباس را، که جزو مداحان علی بن موسی الرضا است، یا دیگران را، این جامعه بایستی در فرهنگ ارادت به خاندان پیغمبر سابقه داشته باشد. چنین نیست که دفعاتاً و بدون سابقه قبلی در مدینه و در خراسان و در ری و در مناطق گوناگون ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام را جشن بگیرند، اما قبلاً چنین سابقه‌ای نداشته باشد. آنچه در دوران علی بن موسی الرضا، یعنی ولایتعهدی، پیش آمد (که حادثه بسیار مهمی است و بنده سال گذشته در پیام، به زمینه‌ها و علل آن اشاره کردم) نشان‌دهنده این است که وضع علاقه مردم و جوشش محبت‌های آنان نسبت به اهل

بیت در دوران امام رضا علیه السلام خیلی بالا بوده است. به هر حال، بعد هم که اختلاف امین و مأمون پیش آمد و جنگ و جدال بین خراسان و بغداد پنج سال طول کشید، همه این‌ها موجب شد که علی بن موسی الرضا علیه السلام بتواند کار وسیعی بکنند که اوج آن به مسئله ولایتمهدی منتهی شد. متأسفانه آن‌جا هم باز با حادثه شهادت، این رشته قطع شد و یک دوران جدیدی آغاز گشت که دوران محنت و غم اهل بیت است. به نظر بنده، از دوران امام جواد علیه السلام به بعد برای اهل بیت بدتر و محنت‌بارتر از همه اوقات است. این ترسیم کلی از زندگی سیاسی ائمه علیهم السلام بود که عرض شد.

همان‌طور که قبلاً گفته شد، من بحث خود را دو قسمت کرده بودم. یک قسمت ترسیم کلی بود که تا اینجا تمام می‌شود. قسمت دیگر، نمودارهایی از حرکات مبارزی در زندگی ائمه است که شاید وقت کافی اکنون برای بیان آن نباشد و لازم باشد که بیش از این مزاحم برادران عزیز و دوستان ارجمند نشوم. اما آن چیزهایی که به نظر من رسید و فرصت کردم در ظرف دو روز گذشته چند ساعتی کار کنم و در میان یادداشت‌های قدیمی‌ام آن‌ها را گرد بیاورم این‌هاست که عناوین آن‌ها را ذکر می‌کنم. البته عناوین قابل بحث فقط این‌ها نیست. اما من برای این‌که اگر دیگران بخواهند کار کنند موضوعاتی در اختیارشان باشد بخشی از عناوین را عرض می‌کنم.

یکی از مسائل، ادعای امامت و دعوت به امامت است که این در زندگی ائمه علیهم السلام هرجا هست نشانه حرکت مبارزی است و این یک فصل مبسوطی است که روایات آن در ابواب مختلف وجود دارد؛ از جمله روایت: «إِنَّمَا نَفَقَةُ رَسُولِ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ»^۱ (ائمه نور خدایند) در کافی و روایت امام هشتم علیه السلام در معرفی امامت^۲ و نیز روایات متعدد در زندگی امام صادق علیه السلام و مجادلات اصحاب ایشان با طرف‌های گوناگون و روایات مربوط به زندگی امام حسین علیه السلام در هنگام دعوت اهل عراق و روایات فراوان دیگر.

مسئله دیگر، برداشت خلفا از ادعاها و کارهای ائمه علیهم السلام است. شما می‌بینید که از زمان

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تحقیق شیخ حسین اعلی، بیروت، مؤسسه اعلمی للطبوعات، ج اول، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۱۶.

عبدالملک تا زمان متوکل همواره یک تلقی و برداشت از هدف و برنامه ائمه علیهم السلام وجود داشته و همیشه خلفا و عمالشان با یک نگاه به ائمه می نگریستند و قهراً درباره آنان تصمیم مشابهی می گرفتند. این نکته مهمی است که نمی شود از آن آسان عبور کرد. چرا این ها از زندگی ائمه این طور برداشت می کردند؟ مثلاً جمله: «خليفةان یجیء الیهما الخراج»^۱ (آیا خراج را به نزد دو خلیفه می برند؟) که درباره موسی بن جعفر علیه السلام یا: «هذا علی ابنه قد قعد و ادعی الامر لنفسه»^۲ (این علی فرزند اوست که بر جای او نشسته و برای خود این امر را ادعا می کند) که درباره علی بن موسی علیه السلام می گفتند و یا جملات مشابهی درباره ائمه دیگر، همه نشان می دهد چه ادعاها و داعیه هایی را خلفا و دوستان خلفا از زندگی ائمه برداشت می کردند. این، قابل توجه و یکی از آن نکات مهم است.

مسئله دیگر، اصرار خلفا بر این که امامت را نسبت به خودشان بدهند، و حساسیت شیعه که با این امر مخالفت کنند، است. مثلاً، به این نمونه که نظایری هم دارد توجه کنید: «کثیر» که از شعرای بزرگ طراز اول دوره نخستین اموی است (یعنی، ردیف فرزدق و جریر و اخطل و جمیل و نصیب و غیرهم) شیعه و از علاقه مندان امام باقر علیه السلام بوده است، روزی آمد خدمت امام باقر علیه السلام. حضرت با حال اعتراض گفتند: «امتدحت عبدالملک فقال ما قلت له یا امام الهدی و انما قلت یا أسد و الأسد کلب و یا شمس و الشمس جماد و یا بحر و البحر موات»^۳ آیا عبدالملک را ستوده ای؟ گفت: مگر ای امام هدایت برای او چه گفته ام، فقط گفته ام: ای شیر و شیر سگی است و ای خورشید و خورشید جمادی است و ای دریا و دریا مرده ای است.

بدین ترتیب، عمل خود را توجیه کرد. حضرت تبسمی کردند و آن گاه کمیت اسدی برخاست و آن قصیده هاشمیه خود را خواند که با این بیت شروع می شود:

مَنْ یَلْقِبُ مُتِّمٌ مُسْتَهَامٌ غَیْرَ مَا صَبَّوْهُ وَلَا أَحْلَامٌ^۴

(برای دل مصیبت زده گرفتار جز اشک و خواب چه چیزی است)

۱. احمد بن علی الطبرسی، الاحتجاج، تحقیق: السید محمد باقر الخراسان، دارالنعمان، ج ۲، ص ۳۸۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۴.

۳. المناقب، ج ۴، ص ۲۰۷.

۴. همان.

و می‌رسد به این بیت:

ساسة لا کمین یری رعیة الناس سواء و رعیة الانعام

(سیاستمداران نه چون کسانی که رعایای انسانی - انسان‌های تحت حکومت - را با رعایای حیوانی - چارپایان تحت نظر - یکی می‌گیرند.)

این نمونه روشن می‌کند که ائمه نسبت به این‌که عبدالملک مدح بشود حساس بودند، اما دوستانی مثل کثیر حساسیتشان روی «امام الهدی» بود؛ می‌گفتند: ما به او امام الهدی نگفتیم و این نمونه خود علاقه شدید خلیفه را به این‌که به او امام الهدی بگویند نشان می‌دهد.

در زمان بنی عباس این علاقه و اصرار بیشتر بود. مروان بن ابی حفصه اموی، که از شعرای مداح و وابسته و مزدور هم بنی امیه و هم بنی عباس بود. (عجیب این است که وی در زمان بنی امیه شاعر دربار بود، بعد که بنی عباس بر سر کار آمدند باز شاعر دربار شد. چون شاعر بسیار قوی و زبان‌آوری بود، آن‌ها هم او را با پول می‌خریدند.) هنگامی که مدح بنی عباس را می‌گفت، اکتفا به این نمی‌کرد که از گرمشان و شجاعشان و دیگر خصالتشان بگوید، بلکه آن‌ها را به پیغمبر نسبت می‌داد و شئون و مقام‌های مورد نظرشان را برای آنان ثابت می‌کرد. یکی از شعرهای او این است:

انی یکون ولیس ذاک بکائن لبنی البنات وراثۃ الاعمام^۱

(چه وقت چنین بوده و هرگز چنین نیست که فرزندان دختر به جای عموها ارث ببرند.) یعنی چگونه چنین چیزی ممکن است که دخترزادگان، ارث عمو را ببرند؟ خوب، عمو پیغمبر عباس ارثی دارد و چرا دخترزادگان که اولاد فاطمه هستند می‌خواهند ارث او را ببرند! ببینید دعوا بر سر خلافت است، یک جنگ حقیقی فرهنگی و سیاسی است. و در مقابل، آن شاعر طائی شیعی معروف، یعنی جعفر بن عفان طائی، می‌گوید:

لم لا یکون؟ وان ذاک لکائن لبنی البنات وراثۃ الاعمام

للبنات نصف کامل من ماله والمعلم متروک بغیر سهام^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۹.

۲. همان.

یعنی، دختر نصف مال پدر را می برد و عمو بدون هیچ سهم رها می شود. پس شما ارثی ندارید که طلب کنید. باری، این یک نمونه از حساسیت یاران ائمه علیهم السلام در مقابل داعیه های امامت است.

مسئله دیگر، تأیید و حمایت ائمه علیهم السلام از حرکات خونین است که یکی از بحث های شور انگیز زندگی ائمه علیهم السلام است و حاکی از همین جهت گیری مبارزی است. اظهارات امام صادق درباره معلی بن خنیس هنگامی که به دست داوود بن علی کشته شد، اظهارات درباره زید، درباره حسین بن علی شهید فخ و دیگران. روایت عجیبی را دیدم در نورالثقلین که نقل می کند از علی بن عقبه: «عن علی بن عقبه عن أبيه قال: دخلت انا و المعلى على ابي عبد الله عليه السلام فقال: ابشروا انتم على احدى الحسينين شفى الله صدوركم و اذهب غيظ قلوبكم، و انا لكم على عدوكم و هو قول الله: «و يشف صدور قوم مؤمنين» و ان مضيتم قبل ان يروا ذلك مضيتم على دين الله الذى رضىه لنبيه عليه السلام و لعلى عليه السلام! ^۱ من و معلی وارد برای عبدالله عليه السلام شدیم. ایشان فرمودند: بر شما بشارت باد یکی از دو خوبی، خدا سینه هاتان را شفا خواهد داد و خشم دلتان را خواهد زدود و من در برابر دشمنان با شما هستم و این تفسیر سخن خداست و شفا می دهد سینه گروه مؤمنان را و اگر پیش از دیدن این واقعه از دنیا بروید بر دین خدا، که آن را برای پیامبرش صلی الله علیه و آله و علی عليه السلام پسندیده است، در گذشته اید. این روایت از این جهت مهم است که در آن، سخن از مبارزه و پیروزی و کشتن و کشته شدن است، بخصوص که مخاطب در آن معلی بن خنیس است که سرنوشت او را می دانیم. امام بی مقدمه مطلب را شروع می کند و معلوم است که از چیزی و حادثه ای حرف می زند، اما آن حادثه هم معلوم نیست. در تعبیرات «شفی الله صدورکم ...» هم احتمال هست که حضرت دعا می کنند و هم احتمال بیشتر هست که خبر از آنچه واقع شده می دهند. آیا این دو نفر از کاری و درگیری ای می آمده اند که حضرت از آن خبر داشته؟ و شاید خود به آنان مأموریت آن را داده بوده است؟! باری، لحن حدیث بنا بر هر

۱. علی بن جمعه المروسی الحویزی، تفسیر نورالثقلین، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، قم، مطبعة الحکمة، ج ۲، ص ۱۰۹.

یک از این دو معنی و دو احتمال، به وضوح حاکی از حمایت امام از حرکات تند و پرخاشگرانه‌ای است که زندگی روزمره معلی بن خنیس هم از آن حکایت می‌کند. و جالب این است که این معلی باب امام صادق علیه السلام بوده که این مطلب و این تعبیر (تعبیر باب) یکی دیگر از آن مباحث قابل تأمل و تعقیب است.

این کسانی که در روایات به عنوان «باب» ائمه علیهم السلام معرفی شده‌اند چه کسانی بودند که غالباً هم کشته یا به کشته شدن تهدید شده‌اند؟ مانند: یحیی بن آم طویل، معلی بن خنیس، جابر بن یزید جعفی ...

یک بحث دیگر در زندگی ائمه علیهم السلام زندان‌ها و تبعیدها و تعقیب‌هاست. و به نظر بنده این فصلی است که باید دقیقاً دنبال شود و مطالب زیادی در آن قابل دقت و بررسی است که اکنون وقت برای ورود در آن کافی نیست.

بحث دیگر، برخورد تند و زبان صریح و تیز ائمه علیهم السلام در برابر خلفاست. نکته قابل دقت در این بحث آن است که این بزرگواران اگر اشخاص محافظه کار و سازش کاری بودند باید مثل دیگر علما و زهاد آن عصر، زبان نرم و لحن دور از معارضه را انتخاب می‌کردند. می‌دانید که علما و زهاد زیادی بودند که خلفا به آن‌ها علاقه و شاید ارادت داشتند، هارون می‌گفت:

کلکم یمشی روید کلکم یطلب صید غیر عمرو بن عبید^۱

(هر یک از شما در شتاب است و هر یک از شما به دنبال طعمه خویش است به جز عمرو بن عبید.)

این‌ها خلفا را نصیحت می‌کردند و حتی گاهی آن‌ها را به گریه هم می‌آوردند، اما مواظب بودند که به آنان جبار و طاغی و غاصب و شیطان و هر چه این معانی را برساند نگویند. اما ائمه علیهم السلام می‌گفتند، حقایق را افشا می‌کردند و ملاحظه هیبت و قدرت زمامداران، آن‌ها را به سکوت وادار نمی‌کرد.

۱. الحافظ ابی الفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی، البدایة والنهایة، تحقیق علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج اول، ۱۴۰۸، ج ۱۰، ص ۸۵.

یک بحث دیگر، تندی‌های خلفا بر ائمه علیهم‌السلام است؛ مثل آنچه در مواردی میان منصور با امام صادق علیه‌السلام یا هارون با موسی بن جعفر علیه‌السلام گذشته و قبلاً به بعضی از آن‌ها اشاره کرده‌ام.

استراتژی امامت

بحث دیگری که کاملاً جالب و قابل تعقیب است، داعیه‌هایی است که حاکی از استراتژی امامت است. گاه در اظهارات و مباحثات ائمه علیهم‌السلام بیانات و داعیه‌هایی مطرح می‌شود که عادی نیست و حاکی از هدف و خط مشی خاصی است که همان استراتژی امامت است. از جمله این موارد، گفت‌وگوی حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام با هارون درباره فدک است. هارون روزی به امام کاظم علیه‌السلام گفت: «حَدِّ فِدَكًا حَتَّى أَوْدَهَا إِلَيْكَ»؛ یعنی حدود فدک را معین کن تا آن را به تو برگردانم.

فکر می‌کرد با این کار، شعار فدک را که در خاندان اهل بیت همواره به عنوان یک سند مظلومیت تاریخی مطرح بود، بی‌اثر کند و این حربه را از آنان بگیرد، و شاید با این کار، مقایسه‌ای میان خود و آنان که روزی فدک را از تصرف آنان خارج کرده‌اند، در ذهن شیعیان اهل بیت به وجود آورد. حضرت ابتدا امتناع کردند و سپس که او اصرار کرد، گفتند: «لَا أَخَذَهَا إِلَّا بِحُدُودِهَا»؛ اگر قرار است فدک را برگردانی باید با محدوده واقعی‌اش آن را بدهی.

هارون قبول کرد. امام شروع کردند حدود فدک را معین کرد، فرمودند: «أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَدَن»؛ یک سوی آن عدن است!

حالا این گفت‌وگو در مدینه یا بغداد انجام می‌گیرد، امام منتهی‌الیه جزیره العرب، یعنی عدن، را یک حد فدک معرفی می‌کند!... «فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الرَّشِيدِ وَقَالَ: أَيُّهَا»؛ رنگ هارون تغییر کرد و بی‌اختیار گفت: او! حضرت فرمود: «وَالْحَدُّ الثَّانِي سَمَرْقَنْد»؛ یک سوی دیگر آن سمرقند است؛ یعنی منتهی‌الیه شرقی قلمرو حکومت هارون! «فَارَبَدَ وَجْهَهُ»؛ رنگ هارون تیره شد. حضرت ادامه داد: «وَالْحَدُّ الثَّالِثُ أَفْرِيقِيَّة»؛ مرز سوم آن، تونس است! یعنی منتهی‌الیه غربی کشور. «فَاسْوَدَّ وَجْهَهُ وَقَالَ: هَيْه!»؛ صورت هارون از خشم سیاه شد و گفت:

عجبا و بالاخره حضرت فرمود: «والحدّ الرابع سيف البحر مفا یلی الخزر و ارمینیّه»؛ مرز چهارم آن، کناره دریاست، پشت خزر و ارمنستان...؛ یعنی منتهی الیه شمالی کشور. هارون از روی عصبانیت و استهزا گفت: «فلم یبق لنا شیء، فتحول الی مجلسی»؛ یعنی در این صورت پس چه چیزی برای ما باقی ماند! برخیز بر سر جای من بنشین!

«قال موسی: قد اعلمتک انّی ان حدتها لن تردها»؛ حضرت فرمود: به تو گفته بودم که اگر مرزهای فدک را بگویم آن را بر نخواهی گردانید!

در پایان حدیث آمده است که: «فعند ذلک عزم علی قتله»؛ یعنی، این جا بود که هارون تصمیم گرفت امام را به قتل برساند.^۱

در این گفت و گو بارزترین مطلب، داعیه موسی بن جعفر علیه السلام است؛ همان چیزی که هارون هم دریافت و کمر به قتل آن حضرت بست. و از این قبیل اظهارات که مدّعی ائمه علیهم السلام را آشکار می سازد در زندگی امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام دیده می شود که جمع بندی آن، استراتژی امامت را ترسیم می کند.

برداشت اصحاب از خط مشی امامان

یکی دیگر از مباحث قابل بررسی و پیگیری در شرح حال ائمه علیهم السلام، برداشت اصحاب ائمه علیهم السلام از هدف و خط مشی و مدّعی آن بزرگواران است. بدیهی است که اصحاب ائمه از ما به آن بزرگواران نزدیک تر و به هدف و داعیه آنان آگاه تر بوده اند. آیا آن ها در این باره چه تلقّی و برداشتی داشتند؟ آیا ما در روایات به این نکته که آنان منتظر قیام و «خروج» ائمه بوده اند، برخورد نمی کنیم؟ داستان مردی از خراسان را همه می دانیم که نزد امام صادق علیه السلام آمد و خبر داد که چند صد هزار مرد مسلّح منتظر اشاره آن حضرتند تا قیام کنند، و حضرت پس از آن که درباره عدد مزبور اظهار تردید و تعجب کردند و او پی در پی، عدد را کم کرد و حضرت در پایان تأکید بر کیفیت افراد، تعدادی را ذکر کردند (۱۲ یا ۱۵ یا ... نفر به اختلاف روایات) و فرمودند: اگر به این تعداد یارانی داشتم قیام می کردم.

افراد زیادی از این قبیل به امام مراجعه و تقاضای قیام (به تعبیر روایات: خروج) می کردند. (البته مواردی هم مراجعه کنندگان، جاسوسان بنی عباس بودند که از جواب های امام به آنان می شود جاسوس بودن آنان را حدس زد،) این افراد چرا مراجعه می کردند؟ آیا غیر از این است که در فرهنگ شیعه در آن روز مسئله خروج و قیام برای ایجاد دولت حق، یک امر حتمی و یک هدف مسلم ائمه علیهم السلام به شمار می رفت و تلقی اصحاب و شیعیان این بود که ائمه علیهم السلام منتظر فرصت مناسب برای اقدام به آن می باشند؟

روایات جالبی در این باب دیدم که از آن می شود فهمید که این تلقی در سطوح اصحاب بلندمرتبه ای چون زرارۀ بن اعین چگونه بوده است. روایت در رجال کشی است: روزی زرارۀ نزد امام صادق علیه السلام می آید و می گوید: یکی از یاران ما از دست طلبکاران گریخته است، اگر «این امر» نزدیک است صبر کند تا با قائم خروج کند و اگر در آن تأخیری هست با آنان از در مصالحه درآید. حضرت می فرماید: خواهد شد. زرارۀ می پرسد: تا یک سال؟ امام می فرماید: ان شاء الله خواهد شد. دوباره می پرسد؟ تا دو سال؟ باز می فرماید: ان شاء الله خواهد شد، و زرارۀ خود را قانع می کند که تا دو سال دیگر حکومت آل علی بر سر کار خواهد آمد.^۱

یقیناً زرارۀ شخص ساده و بی اطلاعی نبود، او یکی از اصحاب نزدیک امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود. با این حال، چگونه است که او تشکیل حکومت علوی را این قدر نزدیک می بیند؟

در روایت دیگری هشام بن سالم نقل می کند که روزی زرارۀ به من گفت: «لاتری علی اعداها غیر جعفر؟»^۲ یعنی بر فراز پایه های خلافت، کسی جز جعفر بن محمد علیه السلام را نخواهی دید. می گوید: هنگامی که امام صادق علیه السلام وفات یافت به او گفتیم: آیا آن حرف را به یاد می آوری؟ (و می ترسیم آن را انکار کند.) گفت: بلی، به خدا من آن را به نظر خودم گفته بودم (می خواسته است این شبهه پیش نیاید که آن را از امام نقل کرده است).

۱. محمد بن الحسن الطوسی، اختیار معرفة الرجال معروف به رجال کشی، تصحیح حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸، ص ۱۵۷.

۲. همان، ص ۱۵۶.

از روایات متعددی که در زمینه انتظار قیام یا درخواست آن از سوی اصحاب ائمه علیهم السلام وجود دارد به روشنی می‌توان فهمید که هدف ائمه علیهم السلام، یعنی تشکیل حکومت علوی و تلاش برای آن و متوقع بودن آن، از جمله مسلمات در نظر شیعیان و حتی یاران نزدیک ائمه علیهم السلام بوده است. و این قرینه‌ای حتمی بر هدف و خط مشی ائمه علیهم السلام است.

بحث دیگر این است که آیا علت بغض و خصومت خلفا با ائمه علیهم السلام چه بوده است؟ آیا فقط حسادت آنان به مقامات معنوی و توجه و علاقه مردم به ائمه علیهم السلام، موجب و انگیزه آن همه دشمنی بوده است؟ و یا عامل اصلی چیز دیگری است؟ البته شک نیست که ائمه علیهم السلام محسود خلفا و دیگران بوده‌اند و در ذیل آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء: ۵۴) روایاتی به این مضمون هست که: «نحن المحسودون»؛^۱ یعنی آنان که در این آیه اشاره شده که مورد حسد قرار می‌گیرند، ما هستیم. اما باید دید که به چه چیز ائمه علیهم السلام حسد می‌بردند؟ آیا حسد به علم و تقوای آنان بود؟ می‌دانیم علما و زهاد زیادی در آن زمان بودند که به همین صفات در میان مردم شناخته شده و علاقه‌مندان و یاران زیادی هم داشتند. چهره‌های معروفی مانند: ابوحنیفه، ابویوسف، حسن بصری، سفیان ثوری، محمد بن شهاب و ده‌ها نفر از قبیل آنان، پیروان و هواداران زیادی داشته و از معروفیت و محبوبیت برخوردار بوده‌اند، در عین حال، خلفا نه فقط به آنان حسد و بغض نمی‌ورزیدند، بلکه برخی از آنان مورد ارادت و محبت خلفا نیز بودند.

به نظر ما علت اصلی خصومت شدید خلفا با ائمه علیهم السلام را، که عموماً به شهادت آنان پس از اسارت‌ها و تبعیدها و زندان‌ها می‌انجامید، در چیز دیگری باید جست‌وجو کرد، و آن داعیه خلافت و امامت بود که ائمه علیهم السلام داشتند و آن دیگران نداشتند. این نیز از بحث‌هایی است که می‌تواند مورد تعقیب و تحقیق قرار گیرد.

یکی دیگر از مباحث قابل بررسی و تحقیق، حرکات تند و معارضه‌آمیز اصحاب ائمه علیهم السلام با دستگاه خلافت است. نمونه‌های این‌گونه حرکات را در سراسر دوران امامت می‌توان مشاهده کرد. در زمان امام سجّاد علیه السلام، یعنی در اوج اختناق، یحیی بن

ام طویل، خواری آن حضرت، به مسجد مدینه می آمد و خطاب به مردمی که تسلیم دستگاه خلافت بودند و یا خطاب به کارگزاران حکومت، آیه ای را می خواند که سخن حضرت ابراهیم علیه السلام به کفار را حکایت می کند: «كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ» (ممتحنه: ۴)

و همچنین در کُناسه کوفه خطاب به جمع مردم و گروه شیعیان سخنانی را با صدای بلند ایراد می کند که همه متضمن تعرض به جریان سیاسی حاکم است.

معلی بن خنیس در مراسم نماز عید هنگامی که با مردم به صحرا می رفت، با لباسی ژولیده و سر و صورتی شوریده و چهره ای غمگین دیده می شد و چون خطیب به منبر می رفت، دست ها را بلند می کرد و می گفت: «اللَّهُمَّ هَذَا مَقَامُ خُلَفَائِكَ وَاصْفِيائِكَ وَامَنَائِكَ... ابْتِزَوْهَا...»^۱ پروردگارا این منبر و جایگاه متعلق به جانشینان و برگزیدگان توست که اینک از آنان غصب شده و به چنگ دیگران افتاده است.

متأسفانه این صحابی عالی مقام، که امام صادق علیه السلام قاتل او را لعن و نفرین کردند و او را مورد ستایش قرار داده اند، مورد بی لطفی بعضی قرار گرفته و در وثاقت او تردید کرده اند، و بعید نیست که در منشأ این نظرات، دست خبیث بنی عباس نیز دخالت داشته باشد.

مسئله دیگر که دارای دامنه ای وسیع و بحثی عمیق است، مسئله تقیه است. در فهم این عنوان، لازم است همه روایاتی که مربوط به کتمان و حفاظ و پنهان کاری است دیده شود تا با توجه به داعیه ائمه علیهم السلام که از فصول و مباحث گذشته به دست می آید و نیز با توجه به شدت عملی که خلفا در برابر این داعیه و فعالیت های ائمه علیهم السلام و اصحاب ائمه علیهم السلام نشان می دادند معنای حقیقی تقیه فهمیده شود.

آنچه شکی در آن نمی ماند این است که تقیه به معنای تعطیل کار و تلاش نیست، بلکه به معنای پوشیده نگه داشتن کار و تلاش است. و این با مراجعه به روایات به طور کامل آشکار می شود.

این ها بخشی از مباحث مهم مربوط به زندگی ائمه علیهم السلام است، و البته مباحث فراوان

دیگری نیز درباره زندگی سیاسی این بزرگواران هست که دیگر حتی فرصت ذکر فهرست آنها هم نیست، هرچند یادداشت‌های مربوط به آن را همراه آورده‌ام. بنده در همه این زمینه‌ها کار زیادی کرده‌ام، ولی متأسفانه امروز فرصت ادامه و جمع‌بندی آنها را ندارم. ای کاش صاحب همت‌هایی پیدا شوند و این کار را دنبال کنند و زندگی سیاسی ائمه علیهم‌السلام جمع‌بندی شده به دست مردم برسد و ما بتوانیم آن را به عنوان درس و الگو در اختیار داشته باشیم و نه فقط به عنوان یک خاطره جاودانه. والسلام علیکم ورحمة الله.